





تفسیر سورہ حمزہ

(سرانجام حمز توحید و اولیاء الہی)

سید محمد مہدی میرباقری



گفتارهای موضوعی ۲۱ - تفسیر سوره همزه

نام کتاب: تفسیر سوره همزه (سرانجام همز توحید و اولیاء الهی)

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

تعداد جلسات: چهار گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت





فهرست مطالب

گفتار اول: تحلیل همزولمز و رابطه آن با تهدیدهای الهی (رویکرد اول و دوم در سوره همزه)

۷

۱. اشاره‌ای به فضیلت سوره و شأن نزول آن ۹
۲. مروری بر محتوای سوره ۱۰
۳. مروری بر بیان علامه طباطبایی در تفسیر سوره ۱۴
- ۳-۱. اعتماد به امکانات، ریشه جمع اموال و همزولمز دیگران ۱۵
- ۳-۲. تهدید هم‌آزین و لم‌آزین به ستون‌های کشیده آتشی در بسته ۱۸
۴. مروری بر بیان دوم در تفسیر سوره ۲۰
- ۴-۱. صفات باطنی و امکانات ظاهری، مبدأ گسستگی رابطه‌ها و عیب‌جویی ۲۱
- ۴-۲. توقع از امکانات و تعلق به آن‌ها، مبدأ رنج‌های انسان ۲۲
- ۴-۳. تناسب عذاب اخروی هم‌آزین با تعلقات و رنج‌های آن‌ها در دنیا ۲۴

گفتار دوم: مقیاس همزولمز (مقدمات رویکرد سوم)

۲۷

۱. جمع‌بندی بیان علامه طباطبایی (تحلیل همزولمز و سرانجام آن) ۳۰
۲. تکمیل و جمع‌بندی بیان دوم (تحلیل همزولمز و تناسب آن با تهدیدهای الهی) ۳۲
- ۲-۱. فرو ریختن ستون‌های جامعه با همزولمز ۳۳
- ۲-۲. تناسب عذاب الهی با همزولمز ۳۴
۳. مقدمه ورود به بیان سوم: تفاوت اقدام، اشاعه و اقامه ۳۵

- ۳-۱. همزولمز و تغییر زیباشناسی جامعه، مقدمه اقامه اجتماعی..... ۳۶
- ۳-۲. ولات کفر، محور همزولمز اجتماعی و تغییر ارزش‌های جامعه..... ۳۹
- ۳-۳. امکانات مادی، تکیه‌گاه ولات جور در تحقیر و تجلیل اجتماعی..... ۴۳
- ۳-۴. سوره همزه، تصویری از تلاش فراعنه تاریخ در همزولمز توحید و اقامه کفر ۴۵

گفتار سوم: موضوع همز و لمز (رویکرد سوم) ۴۷

۱. اولیاء الهی و دستگاه توحید، موضوع همزولمز در سوره همزه..... ۴۹
- ۱-۱. نبی اکرم ﷺ، مبدأ همه خیرات و صفات حمیده..... ۴۹
- ۱-۲. حسن ظن به خدای متعال و اقرار به مقامات اولیاء الهی، راه وصول به همه خیرات و صفات حمیده..... ۵۱
- ۱-۳. سوء ظن به خدای متعال و اولیاء الهی و عداوت با ایشان، مبدأ همه صفات رذیله و محرومیت از رحمت الهی..... ۵۶
- ۱-۴. تلاش شیطان برای ایجاد عداوت و بدبینی نسبت به خداوند و اولیاء الهی ۵۸
۲. همز اولیاء الهی در مقیاس جامعه و با محوریت ولات اجتماعی..... ۵۸
۳. همز و نفخ و نفث، سه اقدام شیطان برای جداسازی عباد از جبهه اولیاء الهی..... ۶۱
- ۳-۱. تفسیر همزه به القاء عداوت اولیاء الهی و دوستان ایشان..... ۶۲
- ۳-۲. تفسیر نفخ به بدل‌سازی برای اولیاء الهی..... ۶۵
- ۳-۳. تفسیر نفث به القاء نسخه شفاعت‌بخشی غیر از التجاء به معصومین ﷺ..... ۶۷

گفتار چهارم: شرح روایات پیرامون همزولمز (ادله رویکرد سوم) ۶۹

۱. تقابل دو جبهه حامدین و هامزین با محوریت پرچم‌داران جبهه حق و باطل..... ۷۱
۲. سه اقدام شیطان در تقابل با جبهه حامدین..... ۷۲
۳. تفسیر همزولمز در مقیاس همز اولیاء الهی و غضب مقام خلافت..... ۷۴
۴. ولات کفر، اساس همزولمز نسبت به دستگاه توحید و اولیاء حق..... ۷۵
۵. تفکیک جبهه هامزین از مؤمنین مبتلا به همز..... ۷۷
۶. حقارت جبهه هامزین در دستگاه حضرت حق..... ۷۸



گفتار اول

تحلیل همزومز

ورابطہ آن باتھدیدہاے الہی

(رویکرد اول و دوم در — ورہ همزہ)

۱. اشاره به فضیلت سوره و شأن نزول آن

این سوره مبارکه، از سُورِ مکی است و برای تلاوت و اُنس با آن، فضائل فراوانی ذکر شده است. یکی از فضائلی که برای تلاوت این سوره - در مجمع البیان مرحوم طبرسی (ره) - نقل شده این است که از وجود مقدس رسول الله ﷺ روایت شده اگر کسی این سوره را تلاوت کند و با این سوره مأنوس باشد، خداوند متعال در مقابل هر کسی که نبی اکرم ﷺ را همز و لمز کرده و از ایشان عیبجویی کرده و به حضرت طعنه زده، ده حسنه به او می-دهد؛^۱ کأنه نوعی تبری از دشمنانی است که حضرت را همز و لمز کردند؛ این روایت در معناکردن سوره خیلی دخیل است.

شأن نزول این سوره را، که مناسبت نزول این سوره بوده، این طور بیان فرموده‌اند که بعضی از سران کفار و قریش، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ را در پشت سر و پیش رو، موجب عیبجویی و طعن و همز و لمز قرار می‌دادند؛ یعنی با قول و عمل و به هرنحوی حضرت را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دادند. این سوره در پاسخ به آن‌ها نازل شده است.^۲ البته مکرر عرض کرده‌ایم که شأن نزول آیات و سور، معنای آیه را محدود نمی‌کند؛^۳ ولی می‌تواند از قرائنی باشد که در فهم آیه و سوره کمک کند؛ لذا عرض کردیم از نظر روایات، قرآن «يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ

۱. «فِي حَدِيثِ أَبِيٍّ مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ اسْتَهْزَأَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَصْحَابِهِ»؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۶؛ [مضمون این حدیث در دیگر منابع از رسول خدا ﷺ نقل شده است، از جمله: المصباح للکفعمی، ص ۴۵۲].

۲. رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰، «بحث روایی».

۳. برخی از روایات این باب، در گفتار سوم سوره مبارکه تکاثر گذشت.

و الْقَمَر» است؛ قرآن هر روز تأویلی دارد و این تأویل غیر از تأویل دیروز است. همین‌طور که ائمه^ع فرموده‌اند، قرآن مثل خورشید است که هر روز طلوع جدیدی دارد؛ ولو اینکه یک خورشید بیشتر نیست ولی طلوع‌های متعدد دارد؛ قرآن هم تأویل‌های متعدد دارد. [پس نباید سوره را محدود به شأن نزول کنیم]؛ به‌خصوص این تأویل‌ها و مصادیقی که هر روز برای آیات و سور پیدا می‌شود، نمی‌توانند مانع تأویل‌های قبلی باشند و همین‌طور تأویل‌های قبلی نمی‌توانند مانع تأویل‌های بعدی باشند؛ ولی این شأن نزول هم گویاست که مقیاس همز و لمز و عیب‌جویی و طعنه و ایرادگیری‌ها، خود شخص نبی اکرم^ص و سران قریش هستند.

۲. مروءے بر محتوای سوره

به روال معمول، اول نظر علامه بزرگوار علامه طباطبائی (ره) را - که شاید از نظر همگان بهترین تفسیر یا لااقل تفسیر قابل قبولی در میان تفاسیر است - تقدیم می‌کنیم. این سوره طبیعتاً لغات سنگینی دارد و بزرگان هم [درباره آن] بحث‌های لغوی فراوانی کرده‌اند، به-خصوص کسانی که اهل دقت در لغت بودند، مثل علامه مصطفوی (ره)^۱ و قبل از ایشان هم دیگران.^۲ من نمی‌خواهم زیاد به آن‌ها بپردازم؛ چون اقتضاء این برنامه نیست.

یکی از لغات این سوره، همز و لمز است؛ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾. «وِیل» از آداتی است که خدای متعال به‌وسیله آن تهدید می‌کند؛ ترجمه فارسی آن مثلاً «وای» است. یعنی وای بر کسی که اهل همز و لمز است؛ ولی در روایات فرموده‌اند که خدای متعال آن کسانی را تهدید به

۱. «عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنْ الْقُرْآنِ آيَةٍ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؟ فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲. رجوع شود به: علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۳. از جمله راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن.

ویل می‌کند که کافر هستند؛^۱ لذا «ویل» در بعضی روایات دیگر به وادی‌ای در جهنم تفسیر شده که اهل آن سال‌ها سقوط می‌کنند ولی هنوز به قعر آن وادی نرسیده‌اند؛^۲ بنابراین فقط یک معنای ظاهری لفظی ندارد که مثلاً آن را یک تهدید ظاهری بگیریم. ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛ ویل برای هر هُمزّه و لُمَزّه‌ای. همزه و لمزه، جمع و صیغه مبالغه هستند؛ یعنی کسانی که زیاد اهل همز و لمز هستند یا همز و لمز کردن بلکه آن‌ها شده و عیب‌جویی می‌کنند، طعن می‌زنند و دیگران را تحقیر می‌کنند.

معنای این همز چیست؟ ماده «همز» در لغت به معنای فشار است. بنا به قول لغویین، علت اطلاق «همز» بر کسی که از دیگری عیب‌جویی و غیبت کند، این است که با آن ریشه تناسب دارد؛^۳ گویا نوعی فشار روانی و روحی به طرف مقابل خود وارد می‌آورد. پس همز یعنی عیب‌جویی کردن، منتهی عیب‌جویی‌ای که واقعاً نارواست؛ یعنی عیبی که در طرف مقابل نیست و انسان آن عیب را می‌گوید و برای او عیبی می‌تراشد و طعنی درست می‌کند، اعم‌ازاینکه این عیب و طعن در حضور شخص باشد یا در پشت سر او؛^۴ البته بعضی لغویین معتقدند همز به عیب‌جویی در پشت سر اختصاص دارد، مثل غیبت؛^۵ ولی ممکن است مفهومی عام داشته باشد؛ یعنی هم پشت سر طرف باشد، هم پیش روی او.

۱. «[فی حدیث طویل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام] وَ أُنْزِلَ فِي الْكَيْلِ ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ وَ لَمْ يَجْعَلِ الْوَيْلَ لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَمِّيَهُ كَافِرًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ «الكافی، ج ۲، ص ۳۲».

۲. «و روى الخدری عن النبی صلى الله عليه وآله أنه واد فی جهنم یهوی فیہ الکافر اربعین خریفاً قبل أن یبلغ قعره»؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۲.

۳. «الهمزُ كالعصر. يقال: همزتُ الشيء فی كفى، و منه: الهمزُ فی الحرف، و همزُ الإنسان: اغتياؤه»؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۶.

۴. «أی من یكون فی مقام التعییب المطلق بكلام أو إشارة أو غمز أو عمل فی غیبه أو حضره ما لم یبلغ شدّه و قوة»؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

۵. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۶.

آیا همز و لمز با اشاره و کنایه و حرکات دست و صورت و افعال و رفتار و امثال این- هاست، یا باید صریح لفظی باشد؟ همه این‌ها مشمول همز است؛ همزه تمام این‌ها را دربرمی‌گیرد؛ لمز هم همین‌طور شبیه همز است. البته تفاوتی بین همز و لمز ذکر کرده‌اند؛ به- خصوص آنجا که این‌گونه لغات - که معانی‌شان به هم شبیه است - دنبال هم تکرار می‌شوند، [این تکرار] حتماً ناظر به آن نقطه اختلاف است. بعضی از لغویین معتقدند تفاوت همز و لمز در این است که همز عیب‌جویی پشت سر است و لمز عیب‌جویی پیش رو است.^۱ بعضی گفته‌اند که همز عیب‌جویی به زبان و صریح است و لمز عیب‌جویی با ایماء و اشاره و کنایه و شبیه کارهای هنری است.^۲ بعضی هم مثل مرحوم علامه مصطفوی (ره) تفاوت این دو را در شدت و ضعف می‌دانند؛^۳ یعنی لمز، به لحاظ لغوی و حروفی که در آن به کار رفته، نوعی شدت و غلظت در عیب‌جویی و ایرادگیری دارد؛ یعنی عیب‌جویی‌هایی که اساسی و بنیان‌کن هستند و عمدتاً هم ناظر به عیب‌جویی در حضور طرف است؛ این تفاوتی است که ایشان [بین این دو] گذاشتند. علی‌ای حال همز و لمز به معنای عیب‌جویی به ناحق و طعنه‌زدن و عیب درست‌کردن برای دیگران است، چه در حضور و چه در پشت سر، با فعل و قول و اشاره و کنایه؛ مجموع آیه این را نشان می‌دهد و این نوع عیب‌جویی‌ها در این سوره مورد مذمت قرار گرفته است.

۱. «الْهَمَّازُ وَالْهَمْزَةُ: مَنْ يَهْمُزُ أَخَاهُ فِي قَفَاهُ مِنْ خَلْفِهِ بَعِيبٍ. وَاللِّمَزَةُ: فِي الْاسْتِقْبَالِ»؛ کتاب العین، ج ۴، ص ۱۷.

۲. «وَاللِّمَزُ: الْعِيبُ فِي الْوَجْهِ، وَ أَصْلُهُ الْإِشَارَةُ بِالْعَيْنِ وَ الرَّأْسِ وَ الشَّفَةُ مَعَ كَلَامِ خَفِيَ»؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۴۰۶.

۳. «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ التَّعْيِيبُ وَ النِّقْصُ الضَّعِيفُ، كَمَا أَنَّ اللَّمَزَ هُوَ تَعْيِيبٌ وَ تَضْعِيفٌ قَوِيٌّ شَدِيدٌ. وَ هَذَا الْمَعْنَى إِنَّمَا يَسْتَفَادُ مِنْ حَرْفِ الْهَاءِ فَإِنَّهُ مِنْ حُرُوفِ الْهَمْسِ وَ الرِّخَاوَةِ وَ الصَّمْتِ وَ الْخَفَاءِ. بِخِلَافِ اللَّامِ فَإِنَّهُ مِنْ حُرُوفِ الْجَهْرِ بَيْنَ الشَّدَّةِ وَ الرِّخَاوَةِ وَ الْانْحِرَافِ وَ الزَّلْقِ»؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکَرِیم، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾. این «هُمَزَةُ لَمْزَةٍ» - کسی که زیاد عیب‌جویی می‌کند [و این صفت] ملکه‌اش شده و دأب او این است که عیب‌جویی و همز و لمز کند - خصوصیتش این است که ﴿جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾؛ مال فراوان و امکانات و قدرت و ثروت و صنعتی جمع کرده است (انواع مختلف مقدوراتی را که انسان‌ها جمع می‌کنند، دیده‌اید)؛ امکاناتی را برای خود فراهم کرده است، ﴿وَعَدَّدَهُ﴾؛ این‌ها را مورد شمارش قرار داده، به آن‌ها اعتماد و اتکاء می‌کند و آن‌ها را دائماً مورد احصاء قرار می‌دهد. لغویین دقیق «عدّ» را به جمع‌آوری‌ای که همراه با احاطه و احصاء و... باشد، معنا کرده‌اند؛^۱ منظور شمارش و احاطه علمی است؛ دائماً شمارش می‌کند [تا] تحت احاطه علمی خودش قرار بدهد؛ یعنی گردآوری‌ای که همراه با این خصوصیت است. ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾؛ مال و امکانات و قدرت و ثروتی را فراهم کرده است (انواع مختلف قدرت از دام تا صنعت و امثال این‌ها)؛ امکاناتی را برای خودش فراهم کرده و به این‌ها تکیه می‌کند، ﴿وَعَدَّدَهُ﴾.

بعد ﴿يَحْسَبُ﴾؛ محاسبه‌ای برایش پیدا شده است. محاسبه یعنی حساب و کتابی که همراه با دقت و ضبط و امثال این‌هاست؛ انسان نوعی احاطه پیدا می‌کند و می‌خواهد مورد اختبار و امتحان قرار بدهد.^۲ ﴿يَحْسَبُ﴾ یعنی محاسبات دقیقش او را به اینجا رسانده که ﴿أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛ این امکاناتی که به آن‌ها تکیه می‌کند، از پیش، او را ثابت و خالد و جاودان کرده است. این‌طور به این امکانات و مال اعتماد پیدا کرده است. بنابراین «هُمَزَةُ لَمْزَةٍ» چنین آدمی است.

۱. «والتحقیق أن الأصل الواحد في المادة: هو إحصاء مع جمع، و بهذين القيدین تفرقت عن موادّ الحصی، الحسب، و غیرهما. و يدلّ علی هذا ذکرها فی مقابلة مادة الإحصاء و الحسب، كما فی: ﴿وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾، ﴿وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾، ﴿لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا﴾؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۵۰.

۲. «والتحقیق أن الأصل الواحد فی هذه المادة: هو الإشراف و الاطلاع بقصد الاختبار، و النظر و الدقّة بقصد السبر و الطلب، و یعبر عنه بالفارسیّة بکلمة (رسیدگی)؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۱۱.

﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ خدای متعال می‌فرماید: خیر، این محاسبه غلط است. این امکانات موجب خلود انسان نمی‌شود. این انسان ارتباطش با این جهان قطع می‌شود؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. «نبذ» به معنای طردکردنی است که همراه با تحقیر باشد؛ به معنای «دورانداختن» است؛ دورانداختن طردی است که با بی‌اعتنایی باشد.^۱ گاهی خدای متعال کسی را در عذاب می‌برد ولی تحقیرش نمی‌کند و می‌خواهد تطهیرش کند؛ این‌ها این‌طوری نیستند؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ با تحقیر و با بی‌اعتنایی کامل در حطمه طرد می‌شوند.

حطمه یکی از اسامی جهنم و از ماده حطم به معنای شکستن است. گویا همه ارکان وجودی ظاهری و باطنی انسان را درهم می‌ریزد؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ﴾. خدای متعال در باب حطمه تعبیری دارد که علامت نوعی بزرگی و پیچیدگی است: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾؛ آتشی است که خدای متعال آن را برافروخته است؛ ﴿نَارُ اللَّهِ﴾ است که برافروخته شده هم هست. ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ﴾؛ این آتش بر فؤاد و جان انسان‌ها طلوع کرده، نوعی احاطه پیدا می‌کن. ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ﴾؛ این آتش، آتش در بسته‌ای است که مُطَبَّق است و امکان نجات و فرار و خروج از آن نیست. ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ در ستون‌های کشیده شده و برافراشته شده‌ای [است]. این، ترجمه ابتدایی و ظاهری آیه است.

۳. مروی بر بیان علامه طباطبایی در تفسیر سوره

از نظر مرحوم علامه طباطبائی بزرگوار (ره)، کسانی که به امکانات مادی دلبستگی پیدا می‌کنند و این اموال را جمع می‌کنند و به آن اعتماد می‌کنند و همین جمع‌آوری امکانات، موجب نوعی غرور و استکبار آن‌ها بر بندگان خدا و تحقیر دیگران می‌شود و از پایگاه

۱. «النَّبَذُ: إلقاء الشيء و طرحه لقله الاعتداد به، و لذلك يقال: نَبَذْتُهُ نَبَذًا نَعْلُ الْخَلْقِ؛ مفردات الفاظ القرآن،

امکاناتی که دارند، به تحقیر دیگران می‌پردازند و همز و لمز و توهین می‌کنند، توسط این سوره تهدید می‌شوند و این تهدید هم بسیار سنگین است؛ این معنای کلی سوره است.^۱

۱-۳. اعتماد به امکانات، ریشه جمع اموال و همز و لمز دیگران

بعد هم نظر مبارک ایشان این است که بین معانی سه آیه‌ای که در صدر سوره است، نوعی رابطه علیتی وجود دارد؛^۲ آیه سوم، مبدأ معنای آیه دوم و آیه دوم، مبدأ شکل‌گیری معنای آیه اول است؛ یعنی بر اساس سیر سوره، انسان‌هایی هستند که امکانات مادی را جمع‌آوری می‌کنند و مورد محاسبه و شمارش قرار می‌دهند و دائم [مشغول] جمع‌بندی این امکانات مادی هستند. [می‌دانید که] آن مقدار از امکانات مادی که انسان برای خودش هزینه می‌کند، مال اوست و مابقی دیگر مال او نیست. اگر انسان دنبال امکانات مادی رفت، [مادی‌خواهی و مادی‌پرستی] تبدیل به اخلاق حرص و بخل شده و طبیعتاً به تجمیع این امکانات منتهی می‌شود. گاهی انسان به دنبال امکاناتی که دارد غافل است؛ تجمیع این امکانات، همراه با احاطه و محاسبه و شمارش، کم‌کم حالتی در انسان ایجاد می‌کند که به این امکانات اعتماد کند؛ این انسانی که هیچ پایگاه ثبات و قراری ندارد، [به همین امکانات انباشته اعتماد می‌کند]. می‌دانید که ما دائماً در حال فناء هستیم؛ دائماً در حال موت هستیم؛ ﴿يُخَيِّ وَ يُمِيتُ﴾؛^۳ لحظه‌های ما علی الدوام، لحظه موت و احیاء است. آدمی که دائماً در حال فناء

۱. «وعيد شديد للمغرمين بجمع المال المستعدين به على الناس المستكبرين عليهم فيزرون بهم ويعيبونهم بما ليس بعيب، و السورة مكية»؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۸.

۲. «فهذا الإنسان لإخلاقه إلى الأرض و انغماره في طول الأمل لا يقنع من المال بما يرتفع به حوائج حياته القصيرة و ضروريات أيامه المعدودة بل كلما زاد مالا زاد حرصا إلى ما لا نهاية له فظاهر حاله أنه يرى أن المال يخلده، و لحيه الغريزي للبقاء بهتم بجمعه و تعديده، و دغاه ما جمعه و عدده من المال و ما شاهده من الاستغناء إلى الطغيان و الاستعلاء على غيره من الناس كما قال تعالى: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» و يورثه هذا الاستكبار و التعدي الهمز و اللمز. و من هنا يظهر أن قوله: ﴿يُخَسِّبُ أَنْ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ بمنزلة التعليل لقوله: ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ﴾، و قوله: ﴿الَّذِي جَمَعَ» إلخ بمنزلة التعليل لقوله: «وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ»؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۹.

۳. ﴿وَهُوَ الَّذِي يُخَيِّ وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره مؤمنون، آیه ۸۰.

است، برای حیات و خلود خود دنبال تکیه‌گاه می‌گردد. وقتی امکانات را جمع کرد و دائماً محاسبه امکانات کرد و به این امکانات هم بی‌توجه نبود، آرام‌آرام نوعی تکیه‌گاه باطنی برای او پیدا می‌شود؛ احساس می‌کند که این امکانات می‌تواند متکاء او و عامل خلود و جاودانگی او باشد.

تعبیر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) این است که این «أُخْلِدَ» به معنای «یخلده» است؛ یعنی «يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ يَخْلَدُهُ»؛ چون «يَحْسَبُ» آورده؛^۱ مستمراً این‌طور به‌نظرش می‌آید و محاسباتش او را به اینجا می‌رساند که این مال او را نگه می‌دارد، تکیه‌گاه اوست و جاودانه او را نگه می‌دارد؛ دائماً «يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ يَخْلَدُهُ». البته این بیان ایشان است؛ ولی شاید غیر از این هم معنا شود: محاسباتش به اینجا می‌کشد که این امکانات، از قدیم، پایگاه خلود و ثبات و دوام او بوده است ﴿يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أُخْلِدَهُ﴾؛ دائماً این محاسبه را می‌کند. در محاسباتش به این نتیجه می‌رسد که این امکانات از قبل، مبدأ ثبات و استقرار و خلود اوست؛ خیال می‌کند این امکانات مادی، می‌توانند او را نگه دارند، نگهبان او و عامل خلود او هستند و جلوی فنای او را می‌گیرند، درحالی‌که این‌ها واقعاً از خود آدم فانی‌ترند. اگر این محاسبه در انسان شکل گرفت و در اثر هم‌افزایی مال - جمع و اعداد مال - آرام‌آرام به این محاسبه اشتباه رسید که این مال عامل خلود اوست، از آنجا که میل به خلود دارد جمع مال می‌کند؛ ﴿يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أُخْلِدَهُ﴾. طبیعتاً انسان فنای خود را نمی‌خواهد و دنبال یک تکیه‌گاه می‌گردد. اگر تکیه‌گاه خود را برای بقاء، امکانات مادی دید، طبیعی است به دنبال جمع‌آوری امکانات می‌رود و طبیعتاً به آن‌ها اعتماد می‌کند و برای آن‌ها حساب باز می‌کند؛ هرچه بیشتر هم تلاش می‌کند تا این امکانات را بیشتر جمع کند و به خلود بیشتری برسد.

پس انسانی که دنبال جمع‌آوری مال است، آرام‌آرام حالت اعتماد به مال پیدا می‌کند و اعتماد به مال هم به یک نوع جمع‌آوری بیشتر و محاسبه (حساب باز کردن) بیشتر این مال

۱. «و قوله: ﴿يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أُخْلِدَهُ﴾ أي يخلده في الدنيا و يدفع عنه الموت و الفناء فالماضي أريد به المستقبل بقرينة قوله: ﴿يَحْسَبُ﴾» الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۹.

منتهی می‌شود. وقتی این حالت در انسان شکل گرفت - امکاناتی را جمع و به آن تکیه کرد - طبیعی است دیگرانی را که فاقد آن هستند، تحقیر می‌کند. این، مبدأ نوعی تحقیر دیگران می‌شود. همز و لمز و عیب‌جویی نسبت به دیگران، ناشی از ساختن نوعی تکیه‌گاه مادی برای خود و اعتماد به این امکانات است. این، مبدأ تحقیر دیگرانی می‌شود که فاقد این امکانات هستند.

پس سیر از اینجاست؛ اگر کسی احساس کند که مال تکیه‌گاه خلود است و امکانات مادی می‌تواند جلوی زوال و فناء انسان را بگیرد و تکیه‌گاه بقای انسان است و بعد به او تکیه کرد، طبیعتاً به جمع و إعداد اموال روی می‌آورد؛ وقتی این حالت در انسان پیدا شد، مبدأ همز و لمز دیگران می‌شود. طبیعی است کار چنین آدمی، تحقیر دیگران است. این در دنیای سرمایه‌داری امروز خیلی واضح است؛ صاحبان سرمایه، همه دنیا را تحقیر می‌کنند و تعبیر تحقیرآمیزی نسبت به ملت‌ها دارند؛ مثل توسعه‌یافته و عقب‌افتاده، پیشرفته و عقب‌افتاده، در حال توسعه؛ از این تعبیرهای کلان گرفته تا تعبیر دیگر. وقتی به کشورهای دیگر می‌روند، حق توحش می‌گیرند. ریشه همه این‌ها در همین جاست؛ به امکانات مادی خود تکیه می‌کنند و بعد دیگران را به فقدان همین امکانات مادی تحقیر می‌کنند؛ البته این امکانات مادی، مناسباتی هم ایجاد می‌کند و طبیعتاً تکنولوژی متناسب با خود و اخلاق و نظم خودش را هم می‌آورد؛ ولی اگر خوب نگاه کنید، سراسر تکیه‌گاه [این نظام سرمایه‌داری] همین امکانات است؛ بعد این امکانات، با مجموعه روابطی که ایجاد می‌کند، مبدأ تحقیر دیگران می‌شود؛ مبدأ همز و لمز می‌شود. بعد عرض می‌کنم که حتی این‌ها به همز و لمز همه حقایق ختم می‌شود. الان در دنیای مدرن، همه مقدسات را تحت عنوان «سنت» تحقیر و همز و لمز هم می‌کنند؛ کارشان [به شکل] صریح و با زبان هنر و ادبیات و شعر و امثال این‌ها، تحقیر - به قول خودشان - ارزش‌های سستی است؛ دین و بندگی خدا و این‌ها را هم ذیل ارزش‌های سستی قرار می‌دهند.

در یکی از برنامه‌هایی که در تلویزیون ما پخش می‌شد، من می‌دیدم که گذشته ایران را نشان می‌داد و دائماً [آن را] در مقابل وضعیت تجدد تحقیر می‌کرد؛ البته بعضی چیزهای هم

قابل تحقیر هست؛ چون برخی [از سنت‌ها] هم اساطیر و داستان‌های ساختگی و اوهام است؛ ولی در کنار آن‌ها، ارزش‌های قدسی را هم کاملاً تحقیر می‌کرد (من نمی‌خواهم نام برنامه را ببرم)؛ یعنی در کنار بعضی پندارها و سنت‌های باطل، برخی سنت‌های مذهبی مثل صدقه، توسل، و همه این‌ها را یک‌جا با هم تحقیر می‌کرد.

این، کار دنیای مدرن است که با تکیه به سرمایه، نظامی درست کرده و بعد هم این نظام سرمایه‌سالار، با مناسبات خودش، همه دنیای دیگر را تحقیر می‌کند؛ کسی که به این امکانات مادی تکیه می‌کند [و آنها را ارزش می‌داند]، طبیعی است [هر چیزی در] مقابل این ارزش‌ها، [در دید او] ضدارزش می‌شود و طبیعی است که آن جامعه مقابل، در نگاه این جمع و این جامعه سرمایه‌سالار تحقیر می‌شوند.

۳-۲. تهدید هم‌ازین و لمازین به تون‌ها عکسیده آتش در بسته

پس کأنه ریشه این همز و لمز از نظر قرآن در اعتماد به امکانات مادی [است] و طبیعتاً به تجمیع آن‌ها و تحقیر و همز و لمز دیگران منتهی می‌شود. خدای متعال برخورد تندی می‌کند و می‌فرماید: اصلاً این‌طور نیست. این آدم‌هایی که امکانات را جمع می‌کنند و با اتکاء به آن‌ها دیگران را تحقیر می‌کنند، با خاری در آتشی که همه تار و پود آن‌ها را در هم می‌ریزد و خُرد می‌کند [انداخته می‌شوند]؛ ﴿لَيُنَبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. مفسرین در این باره نکات دیگری را فرمودند که چون خیلی قابل استناد نیست، عرض نمی‌کنم.

بعد خدای متعال «حطمه» را توضیح می‌دهد و می‌فرماید: آتشی است که از فؤاد انسان‌ها طلوع می‌کند. بزرگان و مفسرین و ارباب معرفت، خیلی این آیه را مورد دقت قرار داده‌اند و معتقدند آن آتش با آتش‌های دنیایی فرق می‌کند. هرچه ما در این عالم می‌بینیم، مثالی است برای حقایق باطنی‌تری که در عالم هست. این شمسِ ما مثال است؛ مثال یک شمس حقیقی در عالم است. قمر مثال است، ستاره‌ها مثال هستند. نار هم همین‌طور است؛ این نار مثال است؛ یک نار دیگری هم در عالم هست؛ ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَاقِ﴾. این آتش از ظاهر آشکار می‌شود و رو به باطن می‌سوزاند ولی آن آتش به عکس است؛ نقطه طلوع و ظهورش فؤاد و باطن انسان‌هاست. این فؤاد را هم به معنای قلب و نفس انسان گفته‌اند. این

همان دقت‌های لغوی است که در جای خود باید انجام بگیرد. این آتش، آتشی است که از نقطه مُشرفی بر فؤاد انسان طلوع می‌کند و از آنجا ظاهر می‌شود؛ ﴿تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾؛ این از باطن شعله‌ور می‌شود و باطن انسان را می‌سوزاند. این چه آتشی است که می‌تواند فؤاد و باطنیات انسان یعنی حقایق نفسانی انسان را بسوزاند؟ کأنه آنجا هم آتشی است از سنخ عالم قلب و فؤاد انسان؛ آن سنخ آتش هم [از مطلعی که در باطن انسان است] طلوع می‌کند و [بر او] مشرف است و به قلبش احاطه پیدا می‌کند؛^۱ ﴿تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾. بعد عجیب‌تر این است که می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ﴾؛ این‌ها در محاصره این آتش هستند؛ آتش به این‌ها احاطه دارد و همه راه‌های عبور و گذر از آن هم بسته است.^۲ ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ در بین ستون‌های برافراشته‌شده است.

علامه بزرگوار طباطبائی (ره) این‌ها را توضیح نداده‌اند. اقوالی نقل می‌کنند و می‌فرمایند: این‌ها «قیل» است؛ خیلی مُعْتَنی به این معانی‌ای که شده نیستند و با «قیل» از کنارش عبور می‌کنند.^۳ این هم سنت ایشان است؛ یکی از خصوصیات تفسیر المیزان، که به نسبت زیادی هم

۱. «قوله تعالى: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾ إيقاد النار إشعالها و الاطلاع و الطلوع على الشيء الإشراف و الظهور، و الأفئدة جمع فؤاد و هو القلب، و المراد به في القرآن مبدأ الشعور و الفكر من الإنسان و هو النفس الإنسانية. و كان المراد من اطلاعها على الأفئدة أنها تحرق باطن الإنسان كما تحرق ظاهره بخلاف النار الدنيوية التي إنما تحرق الظاهر فقط قال تعالى: ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛ «الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰».

۲. «قوله تعالى: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ﴾ أي مطبقة لا مخرج لهم منها و لا منجاة؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰».

۳. «قوله تعالى: ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ العمد بفتحيتين جمع عمود و التمديد مبالغة في المد قيل: هي أوتاد الأطباق التي تطبق على أهل النار، و قيل: عمد ممددة يوثقون فيها مثل المقاطر و هي خشب أو جذوع كبار

ناظر به همان تعهدی است که ایشان در اول تفسیر داده‌اند، این است که [در تفسیر] خیلی با ادبیات دیگران به سراغ قرآن نروند؛ البته روایات را ذکر فرموده‌اند ولی در ادبیات، در خیلی موارد کف نفس می‌کنند؛ یعنی در جاهایی که دیگران با داشتن اطلاعاتی خیلی کمتر از ایشان ترک تازی می‌کنند، ایشان کف نفس کردند، کنترل قلم کردند و هیچ نگفتند؛ این هم جزو کرامات است. من دیده‌ام خیلی جاها دیگرانی که واقعاً مشرف به اطلاعات ایشان نیستند، از همان مقولات، حرف‌های زیادی زده‌اند که خیلی قابل استناد نیست؛ ولی ایشان کف قلم و کف نفس می‌کنند و رد می‌شوند. اینجا هم ایشان رد شدند. این معانی را که دیگران بیان کرده‌اند - مثلاً ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ یعنی ستون‌هایی که بسته می‌شوند و ... - قرآن خیلی واضح توضیح نداده و ایشان هم عبور کرده‌اند.

این نوعی ترجمه برای این سوره مبارکه است. اگر سوره را این‌طور معنا کنید، اجمالش این می‌شود که خدای متعال کسانی را که با اتکاء به امکانات مادی و تجمیع آن دیگران را تحقیر می‌کنند و مورد عیب‌جویی در پشت سر و پیش رو و طعن و لعن و ... قرار می‌دهند، تهدید می‌کند به ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾؛ یعنی با حقارت، وارد این آتش می‌شوند؛ راه‌ها بسته می‌شود و لابه‌لای ستون‌هایی که در این جهنم برپاست به انواع عذاب گرفتار و معذب هستند. این اجمالی از سوره است. تقریر دومی که ممکن است برای سوره وجود داشته باشد را در ادامه عرض می‌کنم.

۴. مروج بر بیان دوم در تفسیر سوره

[اما علاوه بر نگاه اول - که از علامه گذشت - نگاه دیگری هم به سوره مبارکه همزه وجود دارد.] که با نگاه اول مشترکات زیادی دارد^۱.

←

فیها خروق توضع فیها أرجل المحبوسین من اللصوص و غیرهم، و قیل غیر ذلک؛ «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۱. رجوع شود به: علی صفایی، تطهیر با جاری قرآن، ج ۱، ص ۳۹۸-۴۹۲.

۴-۱. صفات باطنی و امکانات ظاهری، مبدأ گسستگی رابطه ها و عیب جوئی

این سوره با همز و لمز شروع می شود؛ در باب همز و لمز، دو نکته مورد توجه قرار گرفته است. نکته اول این است که همز و لمز، ناشی از نوعی بُریدن و گسستگی است؛ عیب-جوئی و تحقیر و طعنه زدن و غیبت کردن نسبت به جمعی که انسان با آن ها پیوند دارد و برای آن ها ارزش قائل است و روابط خوبی با آن ها دارد، معنا ندارد. اگر آدم عیبی از فرزند خود ببیند، او را همز و لمز نمی کند و معمولاً آن عیب را یا می پوشاند، یا دنبال رفع آن برمی آید یا توجیه می کند. اگر اهل نباشد و نتواند برای اصلاح اقدام کند، لااقل آن را توجیه می کند. اگر نتوانست، عیب پوشی می کند. اینکه کار انسان با یک جمع به همز و لمز می-کشد، ناشی از بریدگی رابطه ها و جدایی است؛ و الا اگر جدایی نباشد، تحقیر و همز و لمز صورت نمی گیرد. انسان جمعی را که با آن ها پیوند دارد، تحقیر و همز و لمز نمی کند؛ این نکته اول.

ریشه این همز و لمز چیست؟ ریشه همز و لمز، یک صفت باطنی و یک امکانات ظاهری است. آن صفت باطنی، تکبر و خودبینی و خود را بزرگ دیدن و برای خود شخصیتی جدای از دیگران دانستن است. اینکه انسان خود را تافته جدا بافته بداند، یکی از خصوصیات است که در باطن انسان شکل می گیرد. البته وقتی ظاهر شود، به صورت استکبار ظاهر می شود؛ این تکبر باطنی انسان، به صورت استکبار و تحقیر ظهور پیدا می کند. همچنین یک امکانات بیرونی هم هست؛ این همان اموالی است که ﴿جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾. این چند صفت وقتی دست به دست هم می دهند، موجب قطع رابطه با دیگران و تحقیر و عیب جوئی و همز و لمز نسبت به دیگران می شوند: یکی تکبر و استکبار و دیگری هم امکانات مادی ای که انسان فراهم آورده و به آن ها تکیه کرده و گمان می کند که این ها می توانند متکای خوبی برای او باشند. البته پیداست که نوع همز و لمز هم متناسب با خودبینی ها و امکاناتی است که او دارد؛ کسانی که فاقد این امکانات هستند، متناسب با او تحقیر می شوند.

عرض کردم که ثروت، تناسباتی [با خود] می آورد. انسانی که به ثروت تکیه و اعتماد می-کند، مناسباتِ مقابل این ها را تحقیر می کند. چه چیزی را تحقیر می کند؟ هر چیزی را که با این

امکانات نمی‌سازد. در دنیای امروز حتی اخلاق را تابع توسعه تکنولوژی تعریف می‌کنند؛ مثلاً معتقدند در نسبت بین اقشار، عاطفه‌هایی که قائل به حجاب و روابط تعریف‌شده [بین زن و مرد] هستند، عاطفه‌های نابالغ و ناشی از رشدنیافتگی هستند! چون اگر جامعه به دوران رشدیافتگی برسد، اخلاق متناسب با تکنولوژی باید پیدا شود؛ بنابراین روابط باید تغییر کند؛ پس مناسبات سرمایه‌داری به اخلاق تبدیل می‌شود و بعد متناسب با این زیباشناسی، دیگران تحقیر می‌شوند.

۴-۲. توقع از امکانات و تعلق به آن‌ها، مبدأ رنج‌ها و انسان

پس همز و لمز، ناشی از نوعی بریدگی در ارتباطات اجتماعی است و ریشه‌اش در تکبر باطنی و استکبار و اتکاء به امکانات مادی و امثال این‌هاست. وقتی این روابط بریده شد و شما به دلیل تکیه بر اموال و تکبر، ارتباطات را بریدید، این خودش عامل عذاب از درون می‌شود. آدمی که توقع زیادی دارد، رنج زیادی هم دارد؛ به تعبیر دیگر رنج‌های انسان به-اندازه توقعات و تعلقات اوست. اگر ازدواج می‌کنید، در این ازدواج، به هر اندازه‌ای که توقعاتتان بالا باشد، رنجتان افزایش پیدا می‌کند. استاد عزیزی می‌فرمود: «من وقتی به خانه می‌روم، متوقع نیستم؛ عالم طبیعت است؛ ممکن است حادثه‌ای پیش آمده باشد و همسرم دیگر زنده نباشد. وقتی می‌روم در می‌زنم و می‌گویم: کیست؟ می‌گویم: الحمد لله، زنده است. صدای پایش که می‌آید، می‌گویم: الحمد لله، سالم است. وقتی می‌بینم رویش گشاده است، می‌گویم: الحمد لله، مشکلی در خانه پیش نیامده است؛ سفره که می‌اندازد، می‌گویم: الحمد لله، فرصت کرده غذا هم پخته است. وقتی می‌بینم غذای لذیذی پخته، می‌گویم: الحمد لله». همه‌اش می‌شود الحمد لله؛ ولی اگر کسی خیال کند الان باید در خانه با یک سفره آراسته مواجه شود، اگر مشکلی در خانه پیش آمده باشد، رنج می‌برد؛ درحالی‌که اگر توقعش پایین باشد، دائماً لذت می‌برد؛ وقتی که در می‌زند [و جواب می‌شنود]، می‌گوید: الحمد لله.

بنابراین توقعات ما رنج‌های ما را شکل می‌دهد. وقتی آدم در این دنیا توقعات زیاد داشت - که امکان وصول به آن‌ها در این دنیا نیست - رنج می‌برد. این آدم‌ها [که به امکانات مادی

تکیه می‌کنند و برای آنها حساب باز می‌کنند، دارای حرص و توقعات فراوان از دنیا هستند. خیال می‌کنند دنیا دار الخلود است؛ درحالی‌که دار الخلود نیست. تعلقاتشان هم به اضافه توقعاتشان [برایشان رنج می‌آورد]. انسان وقتی به امری تعلق پیدا می‌کند که فانی است، پیداست با بودن آن هم رنج می‌برد. انسانی که دلخوش به بهار است، در بهار هم نگران [آمدن] پاییز است؛ لازم نیست پاییز بیاید. وقتی [هم] پاییز آمد، دائم محزون است. این خوف و ترس [از پایان بهار و آمدن پاییز]، در خود بهار [هم با او] هست. پاییز که می‌آید، دیگر حزن است. ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۱ یک معنای این آیه شریفه آن است که [اولیای خدا] هیچ خوفی از رفتن عالم ندارند، هیچ غصه‌ای هم نسبت به گذشته‌ها ندارند.

دو نوع مواجهه با گذشته وجود دارد: یک‌بار انسان یاد گذشته‌ها که می‌کند، فقط بر گذشته‌های ازدست‌رفته و جوانی و صحنه‌های جوانی غصه می‌خورد؛ گاهی هم این‌طور نیست و وقتی گذشته‌ها را یاد می‌کند، به یاد نعمت‌هایی که خدای متعال در گذشته به او داده و به یاد آغاز انعام خدا می‌افتد. این در دعاها هست که «ای خدایی که تو آغاز کرده‌ای! به همان دلیلی که آغاز کردی، قطع نکن»؛^۲ این در انسان، به جای یأس، توقع و انتظار و رجاء و امید ایجاد می‌کند. اما اگر به گذشته‌هایی که فانی شده تعلق داشته باشد، پیداست که رنج می‌برد.

پس رنج انسان، به اندازه تعلق و توقع اوست. کسانی که با تکیه بر امکانات مادی، توقع و انتظاراتی در دنیا پیدا کرده‌اند و تعلقات فراوانی دارند، همین تعلق و توقعی که در باطن آنهاست [عامل رنجشان می‌شود]؛ طبیعتاً در دنیایی که دائم در حال تحول است این توقعات و انتظارات تأمین نمی‌شود و آن تعلقات ازدست می‌رود؛ یعنی بالاخره چیزی که من به او دل بسته‌ام، یا من از او جدا می‌شوم یا او از من؛ یکی از ما زودتر همدیگر را رها می‌کنیم؛ اینجا که جای ماندن نیست. بنابراین نفس این توقع و تعلق، عامل رنجی درونی و عذابی در باطن

۱. سوره یونس، آیه ۶۲.

۲. «بَدَأْتَ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَ قَبْلَ السُّؤَالِ بِهَا فَكَذَلِكَ إِيْتِمَامُهَا بِالْكَمَالِ وَ الزِّيَادَةُ مِنْ فَضْلِكَ يَا ذَا الْإِفْضَالِ»؛ اقبال/الاعمال، ج ۱، ص ۵۲۴.

انسان‌هاست. تنها راه [رهایی از این رنج] هم این است که انسان توقعاتش را از عالم محدود کند، امیدش به خدای متعال باشد و تعلقاتش را از عالم قطع کند؛ و الا چاره دیگری برای نجات از این رنج و عذاب نیست.

۳-۴. تناسب عذاب اخروی هم‌ازین با تعلقات و رنج‌ها که آن‌ها در دنیا

بنابر این کأنه خواستند بگویند: این عذابی که ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾ - یعنی از باطن انسان طلوع می‌کند - به نوعی با این مقدماتی که خودش چیده هماهنگ است. آدمی که به امکانات مادی تکیه می‌کند و انتظارات و توقعاتش در دنیا، توقع خلود با تکیه به امکانات مادی است، تا اینجا پیش می‌رود که خیال می‌کند این‌ها می‌تواند برای انسان خلود ایجاد کند؛ انسانی با این توقع و با این تعلقات، طبیعی است که از درون دچار نوعی رنج و آتش و شعله می‌شود که او را از درون می‌سوزاند؛ البته این به معنای آن نیست که ما آتش آخرت را انکار کنیم! آتش آخرت و جهنم آخرت در جای خودش [باقی است]؛ [بلکه] کأنه نوعی تجسم عمل است؛ یعنی این آدم از همین‌جا، درون رنج تعلقات خود و درون آتشی است که خودش با تعلقات خودش درست کرده است؛ یعنی پناهگاه‌هایش می‌شوند آتش؛ ﴿أُولَئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

این تعلقات و انتظاراتی که در قلب انسان هست، این احساس نسبت به عالم، این احساس تعلق و توقع از امکاناتی که نه می‌تواند کاری برای ما بکنند و نه بقائی دارند و نه خودشان خالند تا ما را خالد کنند، باتوجه به محدودیت و تحول این عالم، مبدأ پیدایش نوعی رنج و عذاب از درون انسان می‌شوند؛ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾.

آن وقت آیات بعدی می‌فرماید: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ این را هم به عنوان یک ربط بین این آیات و آن صدر سوره بیان کرده‌اند؛ یعنی این انسان همزه و لمزه‌ای که روابط اجتماعی را قطع کرده و با تکیه به تکبر و استکبار و امکانات، دیگران را تحقیر می‌کند، [به چنین آتشی درونی مبتلا می‌شود و از آن رنج

می‌برد]. حال یا یک شخص این کار را می‌کند [و به این رنج مبتلا می‌شود] و یا یک نظام. نظام مادی هم همین کار را می‌کند؛ با تکیه به امکانات و مقدورات خود و تکبر باطنی و خودبزرگ‌تریبینی‌اش، همه دیگران را تحقیر و همه روابط را قطع می‌کند؛ یعنی روابطی که باید رابطه محبت و انس و صمیمیت باشد، به رابطه تحقیر و طبیعتاً تنفر و امثال این‌ها تبدیل می‌شود.

پس کأنه گویا در جامعه یک تکیه‌گاه‌ها و عُمَد و روابطی هست که شما می‌توانید این روابط را استوار نگه دارید؛ در جامعه ایمانی این‌طور است. در جامعه ایمانی باید اعتماد عمومی رشد کند؛ شاخص جامعه ایمانی این است که اعتماد عمومی به همدیگر باید رشد کند؛ در این جامعه نباید بی‌اعتمادی، سوءظن، بدبینی و هَمَز و لَمَز شکل بگیرد؛ این [رذائل] خلاف جامعه ایمانی است.

بنابراین گویا این ستون‌های به‌هم‌ریخته روابط اجتماعی، موجب می‌شود که خیمه اجتماعی فرو بریزد و این انسان درون یک خیمه فرو ریخته - بنای فرو ریخته‌ای که ستون‌هایش کشیده شده - قرار می‌گیرد؛ البته این باز به معنای انکار جهنم و قیامت نیست! یک نوع تجسم است؛ کأنه این آدم با این تکیه‌گاه‌ها و با هَمَز و لَمَزها و تحقیرها، روابط اجتماعی را تخریب کرده، عَمَد اجتماعی را کشیده است و آن‌وقت خیمه جامعه (جامعه‌ای که روابطش این‌طور شکل گرفته) فرو می‌ریزد و جامعه آوار می‌شود؛ مثل وضعیت کنونی جامعه جهانی می‌شود؛ یک جامعه به‌هم ریخته. در آینده باید [تفصیل این مطلب] را بگویم که گویا مدیریت مادی چنین کاری می‌کند و بعد همین مدیریت موجب می‌شود که خود جامعه بر سر او آوار شود و گویا در آخرت هم صورت حقیقی پیدا می‌کند و به عذاب آخرت تبدیل می‌شود.

این نگاه دوم است که مقداری احتیاج به تبیین دارد تا به معنای تأویل و - العیاذ بالله - انکار جهنم [تصور] نشود. جهنم در جای خود محفوظ است؛ این آیه ناظر به جهنم است؛ ولی در عین‌اینکه ناظر به جهنم و بعد الموت است، ناظر به حقایق این عالم هم هست.



گفتار دوم

مقیاس همزومنز

(مقدمات رویکرد دوم)

این سوره مبارکه که ظاهراً از سُورِ مکی است، نُه آیه دارد. سه آیه اولش، به دو صفت رذیله همز و لمز و علت و مبادی این دو صفت پرداخته [و توضیح می‌دهد] که چگونه می- شود جامعه‌ای و انسان‌هایی به همز و لمز روی می‌آورند؛ در ابتدا هم این انسان‌هایی را که دچار صفت همز و لمز هستند، به عذاب تهدید کرده که مبتلا به عذاب الهی می‌شوند؛ ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾. این «ویل» کلمه تهدید و عذاب است؛ یعنی به رنج می‌افتند. این سه آیه اول. در شش آیه بعد، سرانجام این همز و لمز را با بیانی بسیار سنگین توضیح داده است؛ تعبیر قرآن در باب عذاب آن‌ها این است که در قدم اول، ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. در سه آیه اول فرموده: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ [و بعد می‌فرماید:] ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ «نبذ» به معنای پرتاب کردن و چیزی را با خواری به- دورانداختن است. گاهی کسی عذاب می‌شود ولی آن کسی که او را عذاب می‌کند متوجه اوست؛ از سر محبت او را عذاب می‌کند، تکریمش می‌کند، بعد هم او را می‌گیرد؛ [مثل اینکه] او را در آب رها کرده تا شناگری یاد بگیرد، بعد هم یک جایی او را می‌گیرد. ولی یکبار رهایش می‌کند و اصلاً به فکرش هم نیست؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. «حطمه» به معنای آتشی است که انسان را از درون درهم می‌ریزد؛ تاروپود و قوائم وجودی انسان را می‌شکند.

ظاهراً قرآن این حطمه را با چهار صفت [معرفی می‌کند:] ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾؛ آتش برافروخته الهی است؛ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛ از فؤاد و قلب انسان ظاهر شده و بر قلب انسان مُشرف می‌شود و از درون او را می‌سوزاند و از باطن به ظاهر می‌آید. ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ﴾؛ خصوصیت دیگر حطمه این است که آن‌ها را مورد احاطه خود و در بن‌بست قرار می‌دهد. «اوصد الباب» به معنای «اغلق الباب» است. «اوصد علیه» یعنی او را در تنگنا و فشار قرار داد. درها و ابواب این آتش بسته است؛ راه خروج و نجاتی نیست و آن‌ها را در تنگنا و فشار قرار می‌دهد. خصوصیت آخر این است که ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ [این حطمه] در لابه‌لای

ستون‌های کشیده‌شده و برافراشته‌شده یا فروافتاده^۱ است. این تصویری از عذاب این عده است.

پس در قدم اول، دو صفت همز و لمز و مبادی‌اش توضیح داده می‌شود و تهدیدی اجمالی می‌شوند، بعد به تفصیل توضیح داده می‌شود کسانی که مبتلا به همز و لمز شدند، به چنین گرفتاری و جهنمی مبتلا می‌شوند؛ گفته‌اند: حطمه یکی از اسامی جهنم است. این را بزرگان توضیح داده‌اند.

۱. جمع‌بندی بیان علامه طباطبائی (تحلیل همز و لمز و — راجع‌آن)

یکی از معانی، که به معنای مشهور هم بسیار نزدیک است، بیان علامه طباطبائی (ره) است؛^۲ در سه آیه اول، ابتدا این‌طور بیان کردند که این آیات، ناظر به کسانی است که تجمیع مال می‌کنند، میل وافر به جمع مال دارند و این جمع مال، موجب تحقیر دیگران می‌شود. بعد سه آیه ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ را این‌طور توضیح داده بودند که [چنین آدمی با] اشتباه در محاسبه‌ای که دارد، خیال می‌کند از دل امکانات مادی - که احیاناً به قدرت هم ختم می‌شوند - قدرت به‌دست می‌آید. این اعتماد که خیال می‌کند این‌ها می‌توانند تکیه‌گاه انسان باشند و به او ثبات و خلود و جاودانگی ببخشند، موجب می‌شود که به دنبال جمع مال و امکانات برود و دائم دنبال هم‌افزایی مال باشد. این دو موجب می‌شود که انسان به تحقیر دیگران روی بیاورد و دیگران را همز و لمز کند. همز و لمز تقریباً به معنای عیب‌جویی از دیگران، طعن به کسی که دارای آن عیب و طعن نیست و عیب ایجادکردن و تحقیر دیگران است، اعم از اینکه پیش رو باشد یا پشت سر باشد و با فعل باشد یا با قول؛ همه این‌ها همز و لمز هستند.

۱. در بیان دوم از سوره، ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ به ستون‌های فروافتاده و درهم‌ریخته معنا شده است. رجوع

شود به علی صفائی، تطهیر با جاری قرآن، ج ۲، ص ۴۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

بنابراین از نظر قرآن، ریشه این صفت رذیله همز و لمز، در تجميع مال است و ریشه تجميع مال هم در این محاسبه غلط است که انسان خیال می‌کند امکانات می‌تواند پشتوانه خوبی برای او باشد و به او جاودانگی ببخشد. اول، محاسبه غلط است که اعتماد به این امکانات است، بعد تجميع آن امکانات و بعد هم تحقیر دیگران است. نتیجه این چیست؟ آتشی است که ﴿لَيُنَبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. اما چه نسبتی بین این نوع عذاب و این دو صفت رذیله هست که انسان، دیگران را مورد تعییب قرار دهد و با این عیب‌جویی و تحقیر، بر آنها فشار ایجاد کند؟ بعد توضیح می‌دهم که این تحقیرها چطور واقعاً مبدأ فشار بر دیگران است. می‌دانید که اصل همز به معنای عصر و فشاردادن و فشار وارد کردن است؛ به معنای وادار کردن کسی به کاری و همچنین به معنای دفع و دور کردن است؛ به همه این معناها آمده است. در نهایت به معنای «تعییب» هم آمده است؛ کأنه با این تعییب و ایرادگیری و عیب و طعنی که به دیگران وارد می‌کند، نوعی تحمیل و فشار برای طرف مقابل ایجاد می‌شود و او را در تنگنا قرار می‌دهد. صرفاً غرضش عیب‌جویی نیست؛ بلکه می‌خواهد تنگنا ایجاد کند و مسیر او را تغییر دهد. از مجموع لغت استفاده می‌شود که در آن، تحریک و به حرکت درآوردن و دفع و راندن هست؛ فشار وارد کردن هم از تعییب است. این همز و لمزی است که در صدد ایجاد تنگنا و تغییر مسیر شخص است.

حال چه نسبتی هست بین این دو صفت و مبادی‌اش و این جهنمی که خدای متعال بیان می‌کند که با حقارت در حُطَمَةِ‌ای می‌افتند که شکننده است، انسان را از درون درهم می‌ریزد، بعد آتش برافروخته الهی است که از دل انسان طلوع می‌کند (سر می‌زند) و درون انسان را می‌سوزاند - ما با این آتش [با این توصیف] مأنوس نیستیم؛ آتش‌هایی که می‌بینیم، [تنها] نمونه‌ای از آن آتش عذاب الهی است که از دل برمی‌آید و دل انسان را می‌سوزاند؛ این آتش - ها [ی ظاهری دنیای ما] هیچ‌وقت به جان انسان سرایت نمی‌کنند و در نهایت فقط جسم را می‌سوزاند - بعد هم انسان را در محاصره و تنگنا قرار می‌دهد - مؤصده است، مسدود است، راه خروج را بسته - و بعد هم در لابه‌لای ستون‌های برافراشته یا در هم فرو ریخته است؛ بین این دو چه نسبتی است؟ البته مرحوم علامه دیگر به این بحث نپرداختند؛ چون بعضی

خواستند نسبت بین این دو را برقرار کنند و حرف‌هایی زدند که از نظر ایشان، ارزش نقل نداشته است؛ برخی را هم با قیل (قول ضعیف) ذکر کرده‌اند. خود ایشان تبیینی نفرموده‌اند که رابطه بین این صفت [همز و لمز] و مبادی‌اش - یعنی تجمیع مال و اعتماد به آن که مبدأ تحقیر و همز و فشار آوردن به دیگران می‌شود و تحقیر اجتماعی ایجاد می‌کند - با این عذاب چیست؟ نسبت بین این دو فراز سوره را خیلی توضیح نداده‌اند.

۲. تکمیل و جمع‌بندی بیان دوم (تحلیل همز و لمز و تناسب آن با تهدیدها)

قول دوم [که به آن اشاره کردیم] تقریباً مشابه همین قول است^۱، البته با تفاوت‌هایی: یکی اینکه آغاز این سوره با «وَيْلٌ» است؛ یعنی خبر می‌دهد انسانی که دارای این صفت است، گرفتار رنج و عذاب می‌شود. [دوم اینکه] صفت همز و لمز که تحقیر دیگران و توهین و تعیب و اشکال با قول و فعل و اشاره و امثال این‌هاست، ناشی از نوعی بریدگی و قطع رابطه است. انسان هرگز کسی و جامعه‌ای را که مورد پسندش واقع می‌شود مورد سرزنش و عیب‌جویی قرار نمی‌دهد؛ بلکه یا عیب‌پوشی می‌کند یا توجیه می‌کند یا درصدد اصلاح عیب برمی‌آید. اگر کارش به تحقیر و تعیب بکشد، پیداست اول بین او و آن انسان‌هایی که آن‌ها را تحقیر می‌کند قطع رابطه شده است. این تحقیر که همراه با قطع رابطه است، ریشه - ای باطنی دارد که تکبر انسان است که در قالب استکبار و کبریا فروشی ظهور پیدا می‌کند. [عامل] دیگری [هم وجود دارد که] تکیه به امکانات است. استکبار درونی و تکیه به امکانات، مبدأ نوعی خودبینی، خود را تافته جدا بافته دیدن، بزرگ‌بینی، احساس عظمت در خود و احساس حقارت در دیگران می‌شود؛ این هم، مبدأ همز و لمز می‌شود.

۱. رجوع شود به: تظہیر با جاری قرآن، ج ۱، ص ۳۹۸-۴۲۹.

۱-۲. فرو ریختن ستون‌های جامعه با همزومز

با این همز و لمز، اعتمادهای اجتماعی به هم می‌ریزد؛ یعنی اگر در جامعه‌ای همز و لمز وجود داشت، روابط و اعتمادها آن به هم می‌ریزد؛ بنابراین کأنه قرآن می‌فرماید: جمعی هستند که با تکبر درونی خود و استکبار و اتکاء به امکاناتی که به قدرت و ثروت و این‌ها ختم می‌شود، نوعی خودبزرگ‌بینی پیدا می‌کنند و طبیعتاً دیگران را تحقیر می‌کنند و در این تحقیر، روابط اجتماعی و اعتماد اجتماعی به هم می‌ریزد؛ کأنه اگر جامعه را خیمه‌ای بدانید که ستون‌های برافراشته‌ای دارد و همه مردم زیر این خیمه زندگی می‌کنند، آن اعتماد عمومی به منزله ستون این خیمه است و [با همز و لمز] این ستون‌ها در هم ریخته شده است.

این تصویر اول قرآن است که عده‌ای با استکبار و اتکاء به امکانات، به تحقیر دیگران روی می‌آورند و روابط اجتماعی و اعتماد عمومی را به هم می‌زنند. عذاب این دسته چه نسبتی با این فعلشان دارد؟ کأنه این عذابی که بعد ذکر می‌کنند، با این فعل تناسب دارد؛ چرا؟ چون این آدمی که به مال اتکاء کرده و دیگران را تحقیر می‌کند، توقعاتی از این مال و امکانات دارد و تعلق به آنها دارد؛ این تعلق به امکاناتی که آنها را به منزله خدای خود گرفته و با آنها احساس خلود می‌کند، [خودش موجب رنج و عذاب او می‌شود]؛ وقتی من به اسباب تکیه می‌کنم و خودم را در پناه این اسباب جاودانه می‌بینم، بعد وقتی این اسباب در حال تحول هستند و می‌بینم که نه من خالدم نه آنها، این تحول - در همان حالی که این اسباب با من هستند - ایجاد اضطراب می‌کند.

قبلاً این مطلب را عرض کرده‌ام که بعضی وقتی می‌میرند، درواقع خدایانشان می‌میرند؛ تکیه‌گاه‌هایشان فرو می‌ریزد؛ به همین دلیل است که مرگ برایشان خیلی وحشتناک است؛ و الا اگر با مرگ، خدای انسان از دست انسان نمی‌رود، [اگر] داری است و از داری به داری می‌رود، [اگر] همان خدای قبلی است، [اگر] همان رحمت واسعه هم هست، اینکه خوف ندارد. وقتی تکیه‌گاه انسان فانی است، در همان حالی که [آن تکیه‌گاه] هست انسان مضطرب است؛ چون می‌داند قابل تکیه کردن نیستند.

۲-۲. نَاب عذاب الهب با همز و ملز

پس آدم‌هایی که به مال تکیه کرده و در کنار مال احساس خلود می‌کنند - مال و قدرتی که ماندنی نیست و یا من از آن‌ها جدا می‌شوم، یا آن‌ها از من - این اعتماد و اتکاء، مبدأ نوعی اضطراب و آتش درونی می‌شود؛ خوف و ناامنی و اضطراب در درون می‌آورد. این به هم - ریختگی روابط اجتماعی، نوعی درهم‌ریختگی محیط اجتماعی برای انسان ایجاد می‌کند. پس تعلقی که این‌ها به امکانات فانی دارند و توقعاتی که از امکانات دارند - که خیال می‌کنند این‌ها می‌توانند به انسان خلود ببخشند - مبدأ رنج و عذاب آن‌ها می‌شود.

پس عذابی که دارند این است: از یک طرف آتشی است که در درون انسان شعله‌ور می‌شود؛ طبیعی است آدمی که به امکانات و امکانات فانی تکیه کرده، خود این تعلقی که از درون انسان به طرف این امکانات هست، آتش انسان است؛ لذا کأنه این تعلق درونی، از درون به شعله‌های درهم‌شکننده‌ای تبدیل می‌شود که همه قوای انسان را درهم می‌شکند. [این آتش] از همین دنیا شروع می‌شود و در عالم آخرت هم هست. در واقع این آیه ناظر به عذاب عالم آخرت است؛ اما این عذاب عالم آخرت، تناسبی با شرایط دنیایی‌اش دارد. انسانی که در این دنیا به مال فانی تکیه کرده و می‌خواهد با تکیه به مال فانی خلود پیدا کند، این تعلق و توقعی که نسبت به مال دارد - با توجه به زوال این امکانات - موجب شعله‌ور شدن نوعی ناامنی و اضطراب و عذاب از درون او [در همین دنیا] می‌شود که در آخرت هم در آتشی که [وصفش] ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفُؤَادَةِ﴾ است ظهور پیدا می‌کند؛ [پس آنچه بیان کردیم]، به معنای آن نیست که این آیه تنها ناظر به رنج‌هایی دنیایی است.

علاوه بر آتشی که از درون سر برمی‌دارد، فضای درهم‌بسته‌ای هم در کنار ستون‌های فروریخته هست. ﴿عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ به معنای ستون‌هایی که فرو ریخته‌اند. این [عذاب] چه نسبتی با این فعل دارد؟ این مربوط به کار دوم اوست. تکیه بر اموال و امکانات فانی و توقع بقاء از آن‌ها، موجب اضطراب داخلی و آن آتشی است که از درون انسان شعله‌ور می‌شود. با اتکاء به این مال، به هم ریختن روابط اجتماعی و ستون‌های خیمه اجتماع، موجب می‌شود که این خیمه بر سر انسان فرود بیاید و در لابه‌لای ستون‌های به هم ریخته که راه نجات را از بین

می‌برد [گرفتار شود]؛ تناسب آن عذاب با فعلی که انجام داده این است. همان‌طور که در دنیا، روابط اجتماعی را به‌هم ریخته و جامعه را فرو ریخته، این بنای اجتماعی و خیمه اجتماعی بر سر او فرو می‌ریزد و در لابه‌لای ستون‌هایی که خودش به‌هم ریخته [گرفتار می‌شود]. او با همز و لمز خود، اعتماد اجتماعی را به‌هم ریخته است؛ این، قاعده کلی است؛ حتی اگر در یک خانواده همز و لمز بود، همه نسبت به همدیگر عیب‌جویی و تحقیر می‌کنند و ارزش‌های همدیگر را خرد می‌کنند؛ پیداست این خانواده درهم‌ریخته می‌شود؛ اعتماد عمومی به‌هم می‌خورد. جامعه هم همین‌طور است؛ اگر در جامعه‌ای قطب‌بندی باشد و همه همدیگر را تحقیر کنند، در این جامعه اعتماد عمومی به‌هم می‌ریزد؛ جامعه‌ای است که ستون اعتماد عمومی در آن فرو ریخته است.

پس این هم بیان دوم است؛ کأنه عده‌ای که این کار را می‌کنند، خودشان مبتلا به رنج هستند؛ ﴿وَيْلٌ﴾. این‌طور نیست که رنج فقط مال کسانی باشد که این‌ها تحقیرشان می‌کند و از آن‌ها عیب‌گیری می‌کند و در فشارشان قرار می‌دهند؛ بلکه خودشان در رنج هستند. از آنجا که رنجشان چنین رنجی است که از درون شعله‌ور می‌شود و از آنجا که خیمه جامعه را بر سر خود خراب کردند و ستون اعتماد اجتماعی و روابط جامعه را به‌هم ریختند و روابط را غیراستوار و غیرقابل اعتماد کردند، عذاب آخرتشان هم چنین عذابی است که با حقارت درون آتشی [گرفتار می‌شوند] که از درون انسان شعله‌ور می‌شود، همه قائمه وجودی انسان را به‌هم می‌ریزد، شکننده است و انسان را در محاصره خودش قرار می‌دهد، برای انسان بن‌بست درست می‌کند و بعد هم در لابه‌لای ستون‌های فرو ریخته از آتش قرار می‌گیرند. پس در این تعبیر دوم، بین سه آیه اول - که صفت همز و لمز را ریشه‌یابی می‌کند - و آیاتی که جهنم افراد همز و لمزکننده را بیان می‌کند، نسبتی برقرار شده است.

۳. مقدمه ورود به بیان دوم: تفاوت اقدام، اشاعه و اقامه

نگاه سومی هم هست که از بیانات بعضی بزرگان استفاده می‌شود که آن را با مقدمه‌ای توضیح می‌دهم:

هم در باب خوبی‌ها و هم در باب بدی‌ها، سه گام داریم؛ یک گام اقدام و عمل یا ارتکاب، یک گام اشاعه و یک گام اقامه: کسی نماز می‌خواند و نمازخوان خوبی است؛ کسی اشاعه نماز می‌کند، مسجد می‌سازد و ترویج نماز می‌کند؛ کسی هم اقامه نماز می‌کند. [اقامه نماز به این معناست که] فرهنگ نمازخواندن را در جامعه برپا می‌کند؛ جامعه‌ای می‌سازد که ستون خیمه‌اش، نماز است؛ جامعه‌ای می‌سازد که نماز در آن یک ارزش حقیقی و والاست؛ یعنی نماز جزو ارزش‌های قطعی جامعه می‌شود؛ به یک ارزش مسلم تبدیل می‌شود؛ این می‌شود اقامه.

۱-۳. همز و تغیر زیباشناسی جامعه، مقدمه اقامه اجتماع

اقامه وقتی است که شما در زیباشناسی جامعه تصرف می‌کنید و تحقیر و تجلیل اجتماعی، حب و بغض اجتماعی، و میل و نفرت اجتماعی شکل می‌گیرد؛ یعنی فرهنگ‌سازی می‌شود؛ یعنی تمایل به یک امر پیدا می‌شود و یا به عکس، نفرت پیدا می‌شود. گاهی نمازخواندن تحقیر می‌شود؛ واقعاً عملی [معرفی] می‌شود که مربوط به انسان‌های دوران‌های گذشته است که از ترس‌ها و اوهام خیالی خود به مناسک عبادی روی می‌آوردند؛ یک‌بار این‌طور به نماز نگاه می‌کنید ولی یک‌بار می‌گویید: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»،^۱ «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»،^۲ «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»؛^۳ یعنی واقعاً این [نگاه تبدیل به] فرهنگ می‌شود.

پس وقتی شما تجلیل و تحقیر می‌کنید و با این تجلیل و تحقیر، امری را احیاء می‌کنید یا از بین می‌برید، این مرحله اقامه است؛ بنابراین ممکن است یک موقع نمازخواندن در جامعه‌ای اقامه شود؛ [ممکن است] صوم و صلات و مناسک، اخلاق خوب، زهد و فراغت از دنیا اقامه شود تا به کلمه توحید برسید؛ یعنی ارزش اصلی، خداپرستی می‌شود و هیچ چیز به اندازه

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْأَوْتَادُ وَالْأُطْنَابُ وَإِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدَّ وَلَا طُنْبُ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴۴.

۲. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

خداپرستی ارزش ندارد؛ توحید محور همه ارزش‌ها می‌شود؛ «لا اله الا الله» محور همه ارزش‌های اجتماعی می‌شود. هر چیزی بر مدار «لا اله الا الله» بود، در این جامعه محترم است و هر چیزی بر مدار «لا اله الا الله» نبود، محترم نیست؛ اخلاقی که با توحید سازگار باشد محترم است، سستی که با توحید سازگار باشد محترم است، تمدنی که با توحید می‌سازد محترم است. ولی گاهی به‌عکس، دنیا و امکانات دنیا اصل می‌شود. مرحله اقامه، مرحله‌ای است که شما کائنه نوعی جبر اجتماعی ایجاد می‌کنید. نمی‌خواهم بگویم [در چنین جامعه‌ای] آدم مجبور است، ولی تحت فشار است؛ مثل اینکه به تن آدم لباس آهنی بپوشند و او را در فضای مغناطیسی قرار بدهند و بگویند: راحت راه برو! به‌حسب‌ظاهر هیچ جبری نیست؛ اما این فضای مغناطیسی و این لباس، نوعی جبر ایجاد می‌کند و آدم را به سمتی که کشش مغناطیسی هست پیش می‌برد و خیلی دشوار است که انسان برخلاف آن عمل کند. این، فضای فرهنگ-سازی اجتماعی است.

این فضای فرهنگ‌سازی، گاهی زبانی است؛ یعنی به‌وسیله تحقیر و تجلیل زبانی است؛ به-عنوان‌مثال: فرض کنید در دوره هجوم جدی ارزش‌های غلط غرب به دنیای اسلام، یک چیزهایی واقعاً به ارزش یا ضد‌ارزش تبدیل شد؛ مثل پوشش. پوشش بانوان در خود کشورهای اروپایی هم تا یکی دو قرن پیش، پوشش تعریف‌شده‌ای بود. وقتی لباس و نوع پوشش هجوم آورد، در یک دوره با تحقیر زبانی [همراه بود]؛ [مثلاً درباره چادر می‌گفتند]: چادر سیاه است و کلاغ، سیاه؛ کفن سیاه؛ از این حرف‌ها و تعبیری که در اشعار و ادبیات شعرای سکولار آن دوران هم آمده. با تحقیر زبانی شروع به تحقیر پوشش و حجاب و چادر و روابط تعریف‌شده اقصا کردند [و گفتند] که این‌ها مال دوره گذشته است و دورانش تمام شده است. با ایده ترقی و پیشرفت، که ایده اصلی آن دوران بود، همه سنت‌ها و ارزش‌های ملی و دینی ما را تحقیر کردند؛ پس تحقیر گاهی زبانی بود.

کم‌کم تحقیر زبانی به یک برنامه‌ریزی اجتماعی تبدیل شد؛ یعنی به زور و با قدرت پلیسی، چادر را از سر بانوان ما برمی‌داشتند؛ البته خانم‌ها در مقابلش مقاومت می‌کردند. ولی به‌عکس در یک دوره، بستری ایجاد کردند که چادر، علامت عقب‌افتادگی و حقارت بود؛ حتی نه فقط

چادر، بلکه حداقل پوشش اسلامی، علامت عقب‌افتادگی و نوعی تحجر بود؛ به‌طوری که در اوایل دهه پنجاه، بانوان، محجبه به دانشگاه می‌رفتند و بی‌پوشش بیرون می‌آمدند. نه فقط پوشش و چادر، بلکه نماز هم همین‌طور بود؛ نمازخواندن هم یک ضدارزش بود؛ باید مخفیانه به مسجد می‌رفتند و گوشه‌ای را برای نمازخواندن پیدا می‌کردند. دعای کمیل و مناجات و خلوت که هیچ! حتی مبارزینی که شب جمعه در زندان‌ها دعای کمیل می‌خواندند - من بعضی‌ها را می‌شناسم - عبایشان را روی سرشان می‌کشیدند که کسی آن‌ها نبیند؛ وگرنه تحقیر می‌شدند. نقل شده که در کلاس درس یکی از اساتید کمونیست جامعه‌شناسی دانشگاه تهران - که دین را ناشی از تحولات اجتماعی و روابطِ واژگونه جامعه می‌دانند و معتقدند اگر روابط تولیدی روابط غلطی باشد، دین پیدا می‌شود و این روابط زمانی به مدار صحیح برمی‌گردد که دین حذف شود و دین را افیون ملت‌ها می‌دانند - یکی از دانشجویان اجازه می‌گیرد که بیرون برود؛ استاد می‌پرسد: «چرا؟» - از بینندگان محترم عذر می‌خواهم - دانشجو می‌گوید: «تا حالا خر بودم و روزه گرفتم؛ حالا می‌خواهم بروم روزه‌ام را بخورم». این معنای همز و لمز است؛ یعنی سنت‌های دینی را، اخلاق دینی را، مناسبات و روابط اجتماعی دینی را تحقیر می‌کنند؛ به‌طوری که اگر کسی بخواهد آن روابط و سنن را حفظ کند، تحت فشار است. در آن فضا اگر کسی بخواهد حجاب داشته باشد، واقعاً تحت فشار است. به این دلیل است که فقط یک دسته در این فضا نجات پیدا می‌کنند؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱. فشار است؛ همز است (همز یعنی فشار)؛ عَصَر است؛ ولی فشار، فشار اجتماعی و جبر اجتماعی است.

در دهه بیست به بعد، دیگر نمی‌بینید به‌زور چادر از سر کسی بردارند یا مسجدها را ببندند. در اوایل دهه ده مساجد و حسینیه‌ها را به‌زور می‌بستند و به‌زور جلوی عزاداری را می‌گرفتند، به‌طوری که در مساجدها و حسینیه‌ها حیوانات زندگی می‌کردند؛ ولی در دهه‌های بعد، دیگر نمی‌بینید به‌زور مساجد را ببندند؛ ولی بستری درست می‌کنند که مسجد رفتن، تحقیر می‌شود و مظاهر تمدن غرب و پرداختن به آن‌ها تجلیل می‌شود؛ یعنی تحقیر و تجلیل اجتماعی، حب و بغض اجتماعی، و میل و نفرت اجتماعی ایجاد می‌شود؛ نوعی بغض نسبت

به سنن دینی پیدا می‌شود؛ به چادر و پوشش و حجاب و نماز و روزه و حج و همه این‌ها با نگاه حقارت و نفرت نگاه می‌شود؛ این‌ها را در فرهنگ آن زمان شما می‌بینید. این به‌خصوص در ادبیات نثر و نظم ما قابل مشاهده است. پشت این فرهنگ‌سازی، یک تفکر و مدیریتی است که تجلیل و تحقیر می‌کند.

نمونه بارزترش در اروپاست. در اروپا کار به جایی رسید که اصل خداپرستی تحقیر شد؛ یعنی به اسم علم - جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سایر رشته‌های علمی - و با ادبیات علمی، دین را تحقیر می‌کردند. [از نظر آن‌ها] دین یک سلسله عقده‌های روانی ناشی از محرومیت‌ها، ترس و جهالت است؛ خدا می‌شود خدای رخنه‌پوش که هرگاه انسان جاهل نمی‌توانسته علل و عوامل طبیعی را بفهمد، از طریق یک مبدأ غیبی، آن‌ها را تفسیر می‌کرده است. این بدترین نوع تحقیر دین است؛ همز است.

این همز و لمز فشاری کرد که وقتی مسلمان‌ها از دنیای شرق به اروپا می‌رفتند، دین خود را مخفی می‌کردند؛ نمی‌گفتند ما مسلمانی و از مسلمان بودن خجالت می‌کشیدند. تا قبل از دهه پنجاه و در اوایل دهه پنجاه هم [شرایط] این‌طور بود (البته بعد از دهه پنجاه به‌خصوص با انقلاب اسلامی، موج عوض شد)؛ در همین دانشگاه تهران، مسلمان‌ها خجالت می‌کشیدند از اعتقادات خودشان دفاع کنند؛ ولی کمونیست‌ها رسماً با داس و چکش و با مارک به دانشگاه می‌آمدند و جولان می‌دادند و به‌صراحت می‌گفتند: دین افیون ملت‌هاست.

۲-۳. ولات کفر، محور همز و لمز اجتماع و تخییر ارزش‌ها و جامعه

این همز و لمز اجتماعی کار کیست؟ کار آدم‌های عادی است؟ نه، کار پرچم‌داران است. اگر مدیران اجتماعی و متولیان جامعه و ولات جامعه مثل انبیاء^ع و الیان صالحی باشند، ارزش‌های دینی در آن جامعه تجلیل می‌شود؛ اگر اولیای طاغوت باشند، ارزش‌های دینی تحقیر می‌شود. من نمی‌خواهم بگویم در جامعه‌ای که ارزش‌های دینی تحقیر می‌شود، همه بی‌دین هستند؛ خیر، موسای کلیم^ع در کاخ فرعون است ولی پرچم‌دار ارزش‌های توحیدی

است. کار فرعون تحقیر است؛ ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ﴾^۱ ارزش های دینی و ملت ها را تحقیر می کند. نمی خواهم بگویم هرکس در اروپاست بی دین است؛ متدین ترین آدم ها، در اروپا پیدا می شوند؛ دین خودشان را حفظ کرده اند؛ اتفاقاً چون برای حفظ دینشان مبارزه می کنند، خیلی هم ارزشمند هستند؛ ولی در تنگنا و فشار هستند. در اروپا که به حسب ظاهر آزادی هم هست و حتی به کسی که چادر دارد نگاه هم نمی کنند، برای کسی که چادر دارد یک فضای فشار اجتماعی وجود دارد که نوع مسلمان های چادری، چادرشان را برمی دارند یا حداقل حجاب را حفظ می کنند یا آن را هم حفظ نمی کنند؛ درحالی که آنجا هیچ کسی به حسب ظاهر نگاه بد نمی کند؛ به حسب ظاهر اصلاً کار ندارد که شما چه پوشیده اید؛ ولی آن فضای تحقیر و تجلیل، هست؛ آن فشار فرهنگ اجتماعی که در آن فضا چنین لباسی مناسب نیست، وجود دارد.

هر بستری مناسبات خود را می طلبد. آدم اگر اهل حجاب هم نباشد، در حرم امام رضا^ع، ناخودآگاه حجاب می پوشد. در این باره مثال دیگری می زنم؛ اصل این [همز و لمز]، نسبت به انبیاء^ع است؛ فراعنه با انبیاء^ع همین کار را می کردند. نمرود چه می کند که مردم ابراهیم خلیل^ع را، که منادی توحید است، در آتش می اندازند و می سوزانند؟ ﴿حَرَّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^۲. یعنی توحیدی را که ابراهیم خلیل^ع به آن دعوت می کند چنان تحقیر می کند - آیاتش در قرآن هست - که مردم احساس می کنند حضرت ابراهیم^ع ضد همه ارزش هاست. مردم حقیقتاً آتش درست می کنند؛ مشارکت می کنند و آتش انبوه می سازند؛ بعد هم حضرت را با منجیق در آتش می اندازند. وقتی موسای کلیم^ع می آید، قوم فرعون می گویند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۳؛ این ها می خواهند فساد به پا کنند، رهایشان می کنی؟! یعنی موسای کلیم^ع به عنوان یک مُفسد شناخته می شود! این همان همز است. به این دلیل

۱. ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾؛ سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲. ﴿قَالُوا حَرَّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۳. ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنْقُلُ آبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

است که قوم موسی علیه السلام به او می گفتند: «تو که نیامده بودی ما تحت فشار بودیم، الان هم که آمده ای باز تحت فشاریم»؛^۱ [چون] تحقیر می شوند.

اصلاً در دوران ما هم دفاع از حکومت دینی به حدی تحقیر شده که گاهی متدینین هم بهتر می دانند که بگویند ما کاری به حکومت نداریم! این ناشی از آن تحقیر است، تحقیری که در جهان بر ضد حکومت دینی در مقابل حکومت های لاییک صورت می گیرد. متدینین هم برای اینکه خود را حفظ کنند و سپر ایمنی پیدا کنند، می گویند که ما هم حاشیه می گیریم. من نمی - خواهم بگویم این ها کار بدی می کنند یا نه، بلکه می خواهم فضا را نشان بدهم. پس فضای همز و لمز، فضای فشار یک فرهنگ فاسق است.

وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله دعوت به توحید می کرد، حضرت را تحقیر می کردند. این پیغمبری که نبی رحمت است، چطور سران قریش و مردم تحقیرش می کردند؟^۲ طوری سنگش می زدند که استخوان های پای حضرت پیدا می شد؛^۳ این غیر از تحقیر است؟ غیر از همز و لمز است؟ چرا این کار را می کردند؟ چون اگر او را ضدارزش نشان ندهند، جامعه با او مقابله نمی کند. کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را تحقیر می کردند؛ ابن ابی الحدید می گوید: «در هفتاد هزار منبر، حضرت را لعن می کردند».^۴ این، همز و لمز است.

۱. «قَالُوا أَوَذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»؛ سوره اعراف، آیه ۱۲۹.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۸، «باب المبعث و إظهار الدعوة و ما لقی ص من القوم و ما جرى بينه و بينهم».

۳. «وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ تَبِعَهُ أَحْدَاثُ الْمُشْرِكِينَ يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى أَدْمَوْا كَعْبَهُ وَ عَرْقُوبِيَهُ وَ كَانَ عَلَى ﷺ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْهَضُونَ فَنَزَلَ «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»» مناقب آل ابیطالب عليهم السلام، ج ۲، ص ۶۸.

۴. «قال الزمخشري في ربيع الأبرار - علي ما يعلق بالخاطر - و الحافظ السيوطي: إنه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر، يُلعن عليها علي بن أبي طالب، بما سنه لهم معاوية من ذلك.» (الغدیر، ج ۲،

حالا کسی که به این همز و لمز مبتلا شد و می‌خواهد با خدا و ارزش‌های الهی بجنگد، تکیه‌گاه می‌خواهد؛ اصل همز و لمز، همزِ ارزش‌هاست؛ لمزِ توحید و لمزِ خداست. حالا درباره تعبیر به [همز و لمز] حضرت حق هم عرض کردم که خدای متعال، همز و لمزِ انبیاء و اولیائش^ع را همز و لمز خودش می‌داند. [پس اصل همز و لمز،] تحقیرِ اصل توحید و دین و سنن دینی و اخلاق دینی و اولیای الهی است. این تحقیر و تجلیل، مربوط به مرحله اقامه است؛ یعنی وقتی می‌خواهند کفر را اقامه کنند، اصل دین‌داری و اصل انبیاء^ع و اصل حکومت دینی تحقیر می‌شود. نمرود همین کار را می‌کرد، فرعون همین کار را می‌کرد، سران قریش همین کار را با حضرت می‌کردند؛ به‌خوبی هم می‌فهمیدند چه کار می‌کنند؛ می‌فهمیدند که این تنها راه جلوگیری از گسترش دین است؛ باید همز و لمز کرد؛ باید تجلیل و تحقیر کرد؛ باید ایجاد میل و نفرتِ معکوس کرد. این همان مرحله‌ای است که معروف می‌شود منکر، و منکر می‌شود معروف.

ولایتی هستند که کارشان تحقیر ارزش‌های الهی است و از طریق این تحقیر و تجلیلِ غلط، ارزش‌های مادی را تجلیل و ارزش‌های الهی را تحقیر می‌کنند؛ مثلاً کارناوال‌ها به‌عنوان یک میل طبیعی و نیاز فطری تجلیل می‌شود؛ ولی دسته‌های عزاداری تحقیر می‌شود. در جشن هنری که پنجاه سال پیش در شیراز برگزار شد، هنرهای سنتی را هم نشان می‌دادند. یکی از هنرهای سنتی هم در یکی از غرفه‌ها عزاداری بود؛ آنجا یکی سینه می‌زد، یکی زنجیر می‌زد، یکی...؛ هنر مدرن را هم در صحنه دیگری نشان دادند و جایزه را هم به هنر مدرن دادند؛

←

ص ۱۵۹؛ «روی عبد الله بن عثمان الثقفی قال حدثنا ابن أبي سيف قال قال ابن لعامر بن عبد الله بن الزبير لولده لا تذكر يا بني عليا إلا بخير فإن بني أمية لعنوه على منابرهم ثمانين سنة فلم يزد الله بذلك إلا رفعه إن الدنيا لم تبث شيئا قط إلا رجعت على ما بنت فهدمته وإن الدين لم يبن شيئا قط وهدمه»؛ شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

یعنی عزاداری، هنر سستی کهنه‌شده‌ای است که دورانش گذشته و آن عریان‌گرایی [هنر مدرن] - که سروصدا هم به پا کرد - هنر پیشرفته است. این می‌شود تجلیل و تحقیر اجتماعی.

۳-۳. امکانات ملای، تکیه‌گاه‌ولات جور در تحقیر و تجلیل اجتماع

حالا این‌ها چه کار می‌کنند؟ تکیه‌گاهشان چیست؟ ما فقیر و محتاجیم و تا تکیه‌گاهی برای خود درست نکنیم، نمی‌توانیم به‌هیچ طرفی حمله ببریم. کسی که می‌خواهد به دین و اصول ثابت عالم حمله کند و آن‌ها را همز و لمز و تحقیر کند، تکیه‌گاه می‌خواهد؛ تکیه-گاهش چیست؟ امکانات؛ بُتش امکانات است. خیال می‌کند این‌ها جای خدا را می‌گیرند. همیشه همین‌طور بوده است؛ حتی آدم‌هایی هم که کم تحقیر می‌کنند، با تکیه به امکاناتشان تحقیر می‌کنند؛ آدم فانی که نمی‌تواند بدون پشتوانه، تحقیر و تجلیل کند. یک اله برای خود درست می‌کنند و به جنگ اله حقیقی می‌روند؛ به جنگ دین و توحید می‌روند. اله‌شان چیست؟ امکانات مالیشان است؛ ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾. خیال می‌کنند واقعاً این مال - که از دل آن قدرت و اطلاع و همه چیز بیرون می‌آید، نرم‌افزار و تمدنش درست می‌شود، به یک تمدن و قدرت منتهی می‌شود - پشتوانه جاودانگی و خلود و ثبات انسان است. بعد حول این بتی که درست کرده‌اند، فرهنگ‌سازی می‌کنند؛ می‌شود مثل فرهنگ سرمایه‌داری. کسی با ثروت و با پیشرفت و تعالی مخالف نیست! اما سرمایه و امکانات مادی نباید محور شود؛ نباید کرامت انسان به‌نفع امکانات مادی تغییر کند و انسان‌ها به‌نفع مناسبات توسعه سرمایه تحقیر شوند (آنچه که الان اتفاق می‌افتد)؛ نباید کرامت انسان هزینه توسعه سرمایه شود.

خیال می‌کنید فقط در قدیم [انسان‌ها را] پیش روی بت‌های سنگی قربانی می‌کردند؟! امروز هم در نظام سرمایه‌داری همین‌طور است؛ کرامت جامعه جهانی در مقابل توسعه سرمایه تحقیر می‌شود، انسان‌ها قربانی می‌شوند، عواطف انسان مثل انرژی‌های مادی و سوخت فسیلی خرج توسعه سرمایه می‌شود؛ همان‌طور که سوخت فسیلی را به بنزین و فرآورده‌های مصرفی تبدیل می‌کنند، انرژی‌ها و عاطفه انسان را هم به ثروت بالفعل تبدیل می‌کنند؛ اصلاً فرایند نظام سرمایه‌داری و چرخه توسعه، همین است.

بنابراین وقتی بتی به نام امکانات مادی شکل گرفت، فضایی درست می‌شود که همه چیز حول این اله شکل می‌گیرد؛ وقتی تکیه‌گاه انسانی و اولیای طاغوتی امکانات شود، دیگر همه چیز - از تحقیر و تجلیل‌ها، طبقه‌بندی‌ها، جذب و دفع‌ها - باید حول این امکانات شکل بگیرد. الان مناسبات بین‌المللی را ببینید! وقتی می‌خواهند گروه‌بندی کنند، چطور گروه‌بندی و یارگیری می‌کنند؟ یارگیری، جذب، دفع، جنگ و صلح آن‌ها بر اساس همان طبقه‌بندی قدرت مادی در جهان است، [بر اساس] مناسبات قدرت مادی و مناسبات توسعه سرمایه و مناسبات اعتماد به امکانات است.

وقتی چنین اتفاقی افتاد، کأنه فرهنگی در جامعه شکل می‌گیرد. فرهنگ، یک امر حقیقی است؛ [گویا] خیمه‌ای شکل می‌گیرد که ما زیر آن زندگی می‌کنیم. فرهنگ اجتماعی، به منزله بلد و خیمه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند؛ یا بلد امن است؛ بلد امین است. جایی که روح نبی اکرم^ص در یک فرهنگ تجلی می‌کند، می‌شود بلد امین.^۱ همین‌طور که آنجا اهل بیت^ع «أَرْكَانَ الْإِلَادِ» هستند،^۲ این طرف هم اولیای طاغوت ارکان البلاد هستند؛ یعنی تجسد روح آن‌ها به خیمه‌ای تبدیل می‌شود که جامعه در آن زندگی می‌کند؛ چنین ستونی درست می‌شود. در این ستون و در این شهر مادی که در آن همه فرهنگ الهی تحقیر می‌شود، مؤمنین جایی ندارند. اینجا فضای امن دنیاپرستی است و فضای ناامن برای توحید. در جامعه فرعون، موحدین ناامن هستند؛ در جامعه فرعون، فضا برای قبطی‌ها و ملأ اطراف فرعون امن است،

۱. اشاره به آیات ابتدایی سوره مبارکه بلد: ﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ و آیات ابتدایی سوره مبارکه تین: ﴿وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ و روایات مربوط به این آیات، از جمله: «قال الباقر^ع: ﴿والتين﴾ الحسن ﴿و الزيتون﴾ الحسين ﴿و طور سينين﴾ أمير المؤمنين ﴿و هذا البلد الامين﴾ ذاك رسول الله ﴿لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم﴾ قال حين اخذ الله ميثاقه لمحمد و اوصيائه بالولاية»؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

ولی فضا برای موسای کلیم[ؑ] و سبطی‌ها ناامن است و تحقیر می‌شوند. من گمان می‌کنم - از بیان بعضی بزرگان هم استفاده می‌شود - که قرآن چنین فضایی را توضیح می‌دهد.

٤-٣. دوره همزه، تصویر از تلاش فراعنه تاریخ در همزومز توحید و اقامه کفر

[در این سوره بحث از] همز و لمزی است که فراعنه‌ای با تکیه به بت و امکانات، نسبت به دین و نسبت به توحید، نسبت به انبیاء[ؑ] و نسبت به خداپرستی می‌کنند. بعد همه چیز را حول آن می‌تند و یک فضای فرهنگی درست می‌کنند. ستون این شهر فرهنگی، ارزش‌های مادی است؛ این خیمه بر محور ارزش‌های مادی [استوار] است؛ کما اینکه «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^١. دین واقعاً یک شهر است؛ بلد امینی است که ستونش بندگی است؛ ستونش سجده و رکوع و خشوع است. [در این بلد] همه ارزش‌ها، حول رکوع و سجود و نماز شکل می‌گیرند. در آن بلد هم همه چیز حول ارزش‌های مادی شکل می‌گیرد. ستون‌های آن شهر، ارزش‌های مادی هستند. ستون‌های شهر الهی، انبیاء و اولیاء[ؑ] هستند؛ «أَرْكَانَ الْبِلَادِ»^٢ هستند؛ «دَعَائِمُ الدِّينِ»^٣ هستند. رکن و ستون شهر، خود نبی اکرم[ؐ] است. «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ»^٤؛ خود حضرت، شهر است. ما ممکن است در این شهر زندگی کنیم و ممکن است در شهر طواغیت زندگی کنیم؛ ستون اینجا هم خود طواغیت هستند؛ محور همه صفات رذیله، خودشان هستند؛ «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ قُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ... وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ قُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ»^٥.

١. المحاسن، ج ١، ص ٤٤.

٢. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

٣. تعبیری در وصف اهل بیت[ؑ] که در موارد متعددی از زیارات و ادعیه وارد شده، از جمله: «وَ أَتُكِّمُ دَعَائِمُ الدِّينِ وَ أَرْكَانُ الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ٤، ص ٥٥٩.

٤. روایت معروفی که با الفاظ مختلف (مدینه علم، مدینه حکمت، مدینه جنت، دار علم، دار حکمت) در کتب متعدد شیعه و عامه نقل شده و باب بودن امیر مؤمنان[ؑ] را نسبت به شئون مختلف نبی اکرم[ؐ] بیان می‌کند؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢٠٠، «باب أنه[ؑ] باب مدینه العلم و الحکمة».

٥. «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[ؑ] قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ قُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ فَمَنْ أَلْبَسَ التَّوْحِيدَ وَ الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ كَظَمَ الْغَيْظَ وَ أَعْفَوْ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحِمَهُ الْفَقِيرَ وَ تَعَهُدَ الْجَارَ وَ الْإِقْرَارَ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ

روایت مستند و لطیفی است که در تفسیر البرهان نقل کرده‌اند؛ حضرت فرمودند: «الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَلَمْزُوهُمْ»^۱؛ این همز و لمز، همز و لمز اولیای تاریخی است که اولیای معصوم^{علیهم‌السلام} را - که محور اقامه حق در تاریخ هستند - همز و لمز می‌کنند. چه کسانی لمز می‌کنند؟ پرچم‌داران کفر در تاریخ. ذیل آن‌ها هم یک جامعه تاریخی و نظام ارزشی فاسد تاریخی می‌سازند؛ در این نظام ارزشی فاسد تاریخی، اولیای خدا و دین و حقایق همیشه لمز می‌شود. در دولت بنی‌امیه، حضرت امیر^{علیه‌السلام} در هفتاد هزار منبر سب می‌شود؛ العیاذ بالله! پناه بر خدا. پس این معنای همز و لمز بود.

باید مقداری بحث کنیم که این همز و لمز بر سر جامعه چه می‌آورد؛ بعد ببینیم چه تناسبی با عذابی که خدای متعال می‌فرماید دارد؛ خدای متعال - به تعبیر غلط من - به کل این تمدن نگاه ماهواره‌ای کرده است؛ کما اینکه خدای متعال در جای دیگر نگاه ماهواره‌ای می‌کند و می‌فرماید: همه دستگاه مادی، فقط یک زبد و کف روی آب است. [در اینجا هم] نگاه ماهواره‌ای کرده و می‌گوید: [به این گستردگی و سیطره ظاهری] نگاه نکنید! کل حیات دنیایی در دستگاه عظیم من، «لَيُنَبِّذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» است؛ یعنی دستگاه شیطان با همه وسعتش - که همه همز و لمز هم مال شیطان است؛ روایت را [در آینده] می‌خوانیم؛ غضب نسبت به اهل بیت^{علیهم‌السلام} ایجاد می‌کند - امر تحقیر شده‌ای است که «لَيُنَبِّذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ».

←

عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكُلُ الرِّبَا وَ أَكُلُ مَالِ الْيَتِيمِ بَغْيٌ حَقُّهُ وَ تَعَدُّیُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ ﴿مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنٌ﴾ وَ الزِّنَا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا؛ «الكافی، ج ۸، ص ۲۴۲ و ۲۴۳».

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيَلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَيَلِّ كُلُّ هَمْزَةٍ لَمْزَةً﴾ قَالَ الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَلَمْزُوهُمْ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ؛ البرهان، ج ۵، ص ۷۵۶. علی استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۷۷۸.



گفتار دوم

موضوع همزومنز

(رویکرد دوم)

۱. اولیاء الهی و دستگاه توحید، موضوع همز و لمز در سوره همزه

عرض کردیم که این سوره مبارکه، به حسب ظاهر، دو فراز دارد. در یک فراز، به دو صفت همز و لمز و کسانی که مبتلای به آن هستند و مبالغه در همز و لمز دارند، اشاره می‌کند. این مبالغه، هم می‌تواند اشاره به کثرت کمّی (فراوان همز و لمز می‌کنند) باشد، هم کثرت کیفی (همز و لمزهای بزرگ دارند و همّاز و لمّاز هستند). فرموده‌اند: ریشه آن هم این است که انسان وقتی به امکانات تکیه می‌کند و خیال می‌کند آن امکانات می‌تواند جای خدا را برای انسان پُر کند و به انسان خلود بدهد، کم‌کم نسبت به دستگاه خدای متعال بدبین می‌شود؛ آن وقت همز و لمز نسبت به دستگاه خدای متعال، عیب‌جویی و بدگویی و همز و لمز کردن مؤمنین و اولیای خدا شروع می‌شود. پایانش چیست؟ خدای متعال می‌فرماید: این دستگاه با همه وسعتش، با بی‌اعتنایی کامل در حطمه و آتش شکننده‌ای پرتاب می‌شود، آتشی که از جان آن‌ها سرمی‌زند و طلوع می‌کند و بعد هم [این‌گونه توصیف می‌شود]: آتش و جهنمی در بسته، در میان ستون‌های عظیمی از آتش؛ ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾. تصویری که از جهنم و حطمه در این سوره ارائه شده، تصویری فوق‌العاده است؛ البته تصویرگری آن محتاج بحث‌های جدی هنری است که از وسع من خارج است.

۱-۱. بے اکرم، مبدأ همه خیرات و صفات حمیده

چند معنا را برای همز و لمز اشاره کردیم. معنای آخر این بود که آنچه در مرحله اقامه باطل اتفاق می‌افتد، همز و لمز نسبت به دستگاه حق و ارزش‌های الهی است. ممکن است از زاویه دیگری همین سوره را دوباره ترجمه کنم که شاید در آن از روایات استفاده شود؛ بیان بعضی بزرگان هم شاید به همین جا برگردد؛ آن این است که ما سرچشمه همه خیرات

را خدای متعال و بعد به اذن الله، نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام} می دانیم؛ همه خوبی ها به حضرت حق برمی گردد؛ مدار همه حُسن و زیبایی ها خداست. مدار همه زشتی ها هم دشمنی با خدا و دشمنان خداست. در منزلت بعد اگر بخواهیم در عالم مخلوقات ببینیم، مدار همه خوبی - ها نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام} هستند. «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَاوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛ اصل و فرع همه خیرات، نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام} هستند. «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ»؛ همه خیرات عالم، فرع بر نبی اکرم^ﷺ است. «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ»؛ دشمنان نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام} هم ریشه همه بدی ها هستند؛ همه بدی ها از فروع آن ها هستند.^۲

در حدیث عقل و جهل^۳ هم عرض کردم که شاید از آن حدیث نورانی استفاده شود که اصل بندگی، متعلق به نبی اکرم^ﷺ است؛ حضرت است که خدای متعال به او فرمان اقبال و ادبار داد؛ در همه مقامات، خدای متعال را بندگی کرد. همه جنود و لشکر نورانی و ۷۵ صفت حمیده، از ایمان و خیر و توکل و یقین و رضا و صبر، همگی جنود نورانی نبی اکرم^ﷺ هستند. احدی نمی تواند مستقل از نبی اکرم^ﷺ به این صفات دست پیدا کند (کما اینکه اصل همه این خوبی ها هم حضرت حق است). اخلاق نبی اکرم^ﷺ محور اخلاق حمیده در کائنات است. هر کسی توکل دارد، شعاعی از توکل حضرت در وجود او می افتد. یقین انبیاء^{علیهم السلام} شعاعی از یقین نبی اکرم^ﷺ است. یعنی [همه خوبی ها] در نورانی شدن به پرتوی نبی اکرم^ﷺ است؛ حضرت آن

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمَنْ أَلْبَسَ التَّوْحِيدَ وَ الصَّلَاةَ وَ الصَّيَّامَ وَ كَطَمَ الْغَيْطَ وَ الْعَفْوَ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحِمَهُ الْفَقِيرَ وَ تَعَهُدَ الْجَارَ وَ الْإِفْرَارَ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمَنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكَلَ الرَّبَا وَ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ بَغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدَّى الْحُدُودَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رَكِبَ الْفَوَاحِشَ ﴿مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ﴾ وَ الزَّنا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

شمسی است - ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾^۱ - که پرتوهایش بر قلوب مؤمنین می تابد و مؤمن می-شوند؛^۲ دارای صفات کریمه می شوند. اصل نور نبی اکرم^ﷺ از کجاست؟ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ اصل خلق نبی اکرم^ﷺ از کجاست؟ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ ﴿وَأَيْنَكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾»^۴؛^۵ تأدیب خدای متعال است؛ سرچشمه اخلاق کریمه نبی اکرم^ﷺ خود حضرت حق است؛ همه صفات نبی اکرم^ﷺ از ناحیه حضرت حق است.

۱-۲. حسن ظن به خدا، متعال و اقرار به مقامات اولیاء الهی، راه و صول به همه خیرات و

صفات حمیده

اشاره کردیم که اگر بخواهیم به این صفات برسیم، راهش اقرار و حسن ظن است. اینکه این قدر دستور داده شده که به خدای متعال حسن ظن داشته باشید؛^۶ خوبی ها را از خدا بدانید، بدی ها را از خودتان بدانید؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۷؛ اینکه اگر کسی سوءظن بالله پیدا کرد، باب همه خیرات به روی او بسته می شود؛ اینکه مأیوس شدن از رحمت خدا اعظم گناهان است؛^۸ اینکه در روایات آمده اگر

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. اشاره به تفسیر آیه شریفه: «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ: «الْكَافِي، ج ۸، ص ۵۰».

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

۴. سوره قلم، آیه ۴.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «بَابُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۷. سوره نساء، آیه ۷۹.

۸. «عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ قَبْلَ التَّكْبِيرِ وَقَالَ: "اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنْ رَوْحِكَ وَلَا تُقْنِطْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تُؤَمِّمْنِي مَكْرَكَ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ" قُلْتُ جُعِلْتُ

گناهکار از رحمت خدا مأیوس شود - یعنی به خدای متعال بدبین شود و بگوید «خدای متعال دیگر نمی‌بخشد» و صفت رحمت خدا را نبیند - این [یأس] از گناهانش بزرگ‌تر است؛^۱ [اینها همه بیانگر همین اهمیت حسن‌ظن به خداوند است]. اصلاً باب نجات ما حسن‌ظن به خداست. از آن طرف باب نجات ما صلوات بر نبی اکرم^ﷺ است. یک بار بحث صلوات را عرض کردم؛ صلوات یعنی اقرار، اقرار به همه خوبی‌ها. طبق روایات ذیل آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ صلوات خدای متعال بر نبی اکرم^ﷺ تنزیه ایشان از نقائص است - ایشان مبرای از عیوب است؛ معصوم مطلق است - و صلوات ما اقرار و تعظیم است.^۳ این قبلاً گذشت.

پس ما یک سلوک با صلوات داریم که سالک با اقرار به مقامات ائمه^ﷺ می‌تواند همه درجات را طی کند. در باب انبیای اولوالعزم^ﷺ آمده است: آن‌ها اولوالعزم شدند چون وقتی خدای متعال مقامات نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^ﷺ و ائمه^ﷺ را تا امام زمان^ﷺ به آن‌ها عرضه کرد،

←

فَدَاكَ مَا سَمِعْتُ بِهِذَا مِنْ أَحَدٍ قَبْلَكَ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَالْقُنُوطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْأَمْنَ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛ [الکافی، ج ۲، ص ۵۴۴].

۱. «رَوَى أَنْ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ^ﷺ مَرَّ بِالزُّهْرِيِّ [بِالزُّهْرِيِّ] وَهُوَ يَضْحَكُ قَدْ خُوِلَطَ فَقَالَ مَا بَالُهُ فَقَالُوا هَذَا لِحَقِّهِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَقُنُوطُهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْ قَتْلِهِ؛ [ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۹].

۲. سوره احزاب، آیه ۵۶.

۳. قال: صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَرْكِيبُهُ لَهُ وَثَنَاءٌ عَلَيْهِ وَصَلَّاتُ الْمَلَائِكَةِ مَدْحُهُمْ لَهُ وَصَلَاةُ النَّاسِ دُعَاؤُهُمْ لَهُ وَالتَّصَدِّيقُ وَالْإِقْرَارُ بِفَضْلِهِ» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۶)؛ «قال حدثني أبي يزيد بن الحسن قال حدثني موسى بن جعفر^ﷺ قال قال الصادق جعفر بن محمد^ﷺ: من صلى على النبي^ﷺ فمعناه أني أنا على الميثاق والوفاء الذي قبلت حين قوله ﴿أأست بربكم قالوا بلى﴾؛ [معانی الاخبار، ص ۱۱۵-۱۱۶].

بی‌درنگ اقرار کردند.^۱ وقتی اقرار کردند، آن حقایق در آن‌ها محقق می‌شود؛ لذا خودشان پرچم‌دار می‌شوند. آن‌ها در اقرار از دیگران سبقت گرفتند و پرچم‌دار شدند؛ کما اینکه طبق روایات متعدد، اولین کسی که در عالم میثاق، ربوبیت و اولو‌هیت حضرت حق را قبول کرد، نبی اکرم (ص) بود؛^۲ [لذا] آن حقایق، به وجودش عطاء شد و ولی کل عالم شد.

نسبت به نبی اکرم^۳ هم این‌طور است؛ اصل سلوک ما، سلوک با صلوات است؛ وقتی اقرار کردیم، این اقرار، همه خیرات را دنبال خود می‌آورد؛ «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيبًا لَخَلَقْنَا وَطَهَّرَهُ لِنَفْسِنَا وَتَزَكِيَّةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»؛^۴ اگر صلوات آمد، اقرار آمد، [آن‌وقت] خدای متعال انوار ولایت آن‌ها را در وجود انسان جاری می‌کند. وقتی جاری شد، «طِيبًا لَخَلَقْنَا»؛ اصل سرشت انسان پاک می‌شود؛ یا «طِيبًا لَخَلَقْنَا»؛ خلقیات انسان پاک می‌شود؛ «وَطَهَّرَهُ لِنَفْسِنَا»؛ طهارت نفس پیدا می‌شود؛ یعنی توحید و نورانیت توحید می‌آید؛ «وَتَزَكِيَّةً لَنَا»؛ موجب رشد و نمو و موجب پاک شدن ما می‌شود؛ «وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»؛ خطاهای ما - که ما همیشه با خطا همراهیم - پُر و جبران می‌شود؛ یعنی نور نبی اکرم^۵، صفات رذیله و گناهان ما را هم پاک می‌کند. یک معنای شفاعت هم همین است؛ حضرت با عبادت خود، بدی‌های ما را جبران می‌کنند؛ البته معنایش این نیست که ما گناه کنیم! نه، ما باید خجالت بکشیم؛ ولی

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوَّلُ الْعَزْمِ أَوَّلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيَّ وَ سَيَرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارَ بِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ وَلَدَ آدَمَ قَالَ إِيَّيْ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ﴿مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ﴾ فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ». همچنین رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۱۰، «بَابُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرُّبُوبِيَّةِ».

حقیقت این است که حضرت با عبادت خود، ما را تطهیر می‌کنند. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؛^۱ یعنی خدای متعال برای تو فتح مبینی کرد، می- خواهد گناه گذشته و آینده‌ات را بپارزد. پیغمبری که نقطه عصمت عالم است و کمترین لغزشش مدار کائنات را به هم می‌ریزد، یعنی چه که ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؟! امام صادق^ع فرمود: حضرت نه گناه کرده و نه نیت گناه، «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ»^۲ (یا [در روایت دیگر آمده] «حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ عَلَيَّ»^۳)؛ یعنی حضرت بار گناهان دوستانش را برداشته است؛ ایشان می‌خواهند با عبادت خود، این گناهان را پاک کنند. حضرت عبادتی می‌کنند که برایشان فتح الفتوح می‌شود؛ یعنی همه گناهان گذشته و آینده امتش پاک می‌شود. پس ما با صلوات بر نبی اکرم^ص می‌توانیم سالک باشیم. اگر اهل صلوات شدید چه می‌شود؟ صفات نبی اکرم^ص در ما تجلی می‌کند. همه صفات ما قائمه‌های نور می‌شود. [می‌دانید که] صفات انسان - از بخل و حسد و کبر و ریا یا به عکس، جود و توکل و ... - قوائم وجودش هستند. اگر کسی بتواند باطن یک انسان [مؤمن] و خیمه وجودی او را ببیند، قائمه‌های وجودی‌اش صفات کریمه او هستند. روح همه صفات، صلوات اوست، خضوع اوست، خشوع اوست، بندگی اوست؛ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۴. به عکس، رکن اصلی وجود انسان کافر، استکبار

۱. سوره فتح، آیات ۱ - ۲.

۲. «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ أَبِي السَّائِبِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ قَالَ: مَا كَانَ لَهُ مِنْ ذَنْبٍ وَ لَا هُمْ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ فَقَالَ عليه السلام وَ أَيْ ذَنْبٌ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخِّرًا وَ إِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ عَلَيَّ عليه السلام مِمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ بَقِيَ ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ»؛ تائویل الآیات، ص ۵۷۵.

۴. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَّتَ الْأَوْتَادُ وَ الْأُطْنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَ تَدَّ وَ لَا طُنْبُ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴۴.

و تفرعن اوست و قائمه‌های وجودی‌اش، صفات رذیله او هستند؛ خیمه وجودی‌اش همین است.

مکرر گفته‌ایم که حقیقت بهشت، اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ باطن بهشت، ولایت آن‌هاست؛ ولایت آن‌ها در مقامات تجسد پیدا می‌کند تا می‌شود مقامات بهشت. نعم بهشتی، تجسد ولایت نبی - اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام هستند. اگر کسی به حضرت متولی شد و صفات حضرت در او پیدا شد، چند خصوصیت پیدا می‌کند: اول اینکه وجودش منفتح می‌شود و شرح صدر پیدا می‌کند؛ درب‌ها به رویش باز می‌شود؛ پنجره‌های غیب به رویش باز می‌شود؛ وجودش وجود مسدود و ضیق و حرج نیست؛ به تعبیر قرآن ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾؛^۱ خدای متعال دریچه‌های وجودش را باز می‌کند و حقایق به قلبش وارد می‌شود؛ حقایق از ساحت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل می‌شوند. ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾؛ کسی هم که خدای متعال می‌خواهد اضلال کند، درهای قلبش را می‌بندد و مسدود می‌شود و در حرج و تنگنا می‌افتد.

نتیجه این صلوات چیست؟ وسعت وجود است. نتیجه صلوات این است که درون انسان، بهشتی به‌پا می‌شود. از همین‌جا درون بهشت است؛ بهشت در وجودش محقق می‌شود. بعد در بیرون هم، درون فضای ولایت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که بهشت بیرونی ماست. پس هم درونش بهشت می‌شود و هم بیرونش بهشت می‌شود و هم پنجره‌های وجودش باز می‌شود؛ این می‌شود حسن ظن، می‌شود صلوات؛ باب همه خیرات هم همین است؛ اصل رسیدن به خیرات، اقرار به حسن حضرت حق و حسن ظن به خدای متعال و اولیای اوست.

۱. ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۱۳-۱. سوء ظن به خدا، متعال و اولیاء الهی و عداوت با ایشان، مبدأ همه صفات رذیله و

محرومیت از رحمت الهی

نقطه مقابلش سوء ظن بالله و بدبینی به اولیای خداست. اگر کسی سوء ظن بالله پیدا کرد و کارش به عداوت رسید، درهای رحمت خدا به رویش بسته می شود؛ این دیگر مَخْلَد در نار است. در دعای کمیل خوانده اید: «وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ». خیلی ها به جهنم می روند، با پای خودشان هم می روند، ولی خدای متعال نجاتشان می دهد. ولی عده ای مَخْلَد هستند، آن هایی که اهل عنادند. آنکه با خدا دشمنی دارد و سوء ظن و بدبینی اش به خدای متعال به جایی می رسد که عداوت پیدا می کند و می گوید: «اصلاً [خیر تو را] نمی خواهم؛ هرچه از طرف تو می آید بد است»، آنکه نسبت به دستگاه خیر خدای متعال نفرت پیدا می کند، این دیگر مسدود می شود؛ «مُؤَصَّدَةٌ» می شود؛ درها به رویش [بسته] می شود. در یک جهنم مسدود [واقع شده] و دیگر بابی به رویش باز نمی شود.

آدمی که سوء ظن بالله پیدا می کند، این سوء ظن، مبدأ همه صفات رذیله می شود؛ به جای صفات نورانی نبی اکرم^ص، حسد می آید، بخل می آید، ریا می آید؛ این طور می شود. به نبی اکرم^ص سوء ظن پیدا می کند و باب همه خوبی هایی که از طرف نبی اکرم^ص در عالم نازل می شود، به روی او بسته می شود. در نقل است که حضرت از جهنم عبور می کنند و [از عبور ایشان] نسیم رحمتی می وزد؛ بعضی از آن ها که در اعماق جهنم هستند، می گویند: «چه شده است؟»؛ می - گویند: «این وجود مقدس از مسیر جهنم عبور کردند و نسیم رحمت الهی وزید»؛ آن ها می - گویند: «درب جهنم را ببندید! ما این نسیم را نمی خواهیم». باب رحمت به روی این آدم بسته می شود. بدترین صفتی که شیطان در ما ایجاد می کند، سوء ظن بالله و بدبینی نسبت به اولیای خداست که منشأ همه رذایل می شود؛ یعنی وقتی شما نسبت به خیرات نبی اکرم^ص و به بهشت بدبین شدید، می شود جهنم؛ سوم ندارد. اینکه ولایت ابلیس بدترین محیط جهنم و محیط

عذاب است، به خاطر آن است که با خدا دشمنی کرده؛ «فَعَدُّوْا اللّٰهَ»؛^۱ بنای عداوت گذاشته؛ سوءظن بالله پیدا کرده؛ خدای متعال را متهم کرده به اینکه «رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي»؛^۲ یعنی - العیاذ بالله - خدای فریبکاری که من را فریب داد؛ من شش هزار سال عبادت کردم، ولی مزد من را به دیگری داد! او چنین عدوی است. [آدمی را تصور کنید که] اگر یک روز برای خدا کار کند و مزدش را نگیرد، مثلاً یک شب نماز شب بخواند و صبح پایش بشکند، می گوید: عجب! من نماز شب خواندم ولی پایم شکست! حالا شیطان شش هزار سال عبادتی کرده که «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ»^۳ و بعد هم از بهشت بیرونش می کنند؛ [حالا] می گوید: «تو من را فریب دادی». به اینجا که رسید، دیگر باب همه خیرات بسته می شود.

درباره آیه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۴ عرض می کردم که اگر آدم عیب را از خودش دید، هیچ مشکلی نیست؛ [می گوید:] من گناهکارم، تو که گناهکار نیستی. در دعای ابوحمزه خوانده اید: «وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ»؛ خدایا! تو من را ببخش، من و کل بدی هایم را؛ با اینکه [گناهانم] خیلی عظیم است، ولی در دستگاه رحمت تو اصلاً به حساب نمی آید. پس اگر من عیب پیدا کنم، عالم خیلی خراب نمی شود؛ ولی - العیاذ بالله - اگر امیرالمؤمنین^ع عیب پیدا کرد، کائنات به هم می ریزد؛ دیگر به هیچ کس نمی توان اعتماد کرد.

۱. تعبیری در خطبه قاصعه در وصف ابلیس: «اعْتَرَضْتُهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بَخْلَهُ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدَّوْا اللّٰهَ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللّٰهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ أَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذِيلِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۶.

۲. «قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَزِيْنَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

۳. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللّٰهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللّٰهَ سِتَّةَ آلَافٍ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَبْرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۷.

۴. «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ سوره انبیاء، آیه ۸۷.

خدای متعال انبیاء^{علیهم السلام} را معصوم قرار داده است. کل دستگاهشان دستگاه عصمت است؛ صفاتشان، عملشان و فکرشان معصوم است؛ سرپرستی‌شان عصمت دارد؛ «أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^۱ هستند؛ کمترین خیانتی در امانات نمی‌کنند. عباد الله امانات الهی در دست نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه^{علیهم السلام} هستند؛ اینکه می‌گوییم: «أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» یعنی همین؛ کمترین تخلفی نمی‌کنند.

۴-۱. تلاش شیطان برای ایجاد عدل و بدین نسبت به خدا و اولیاء الهی

حالا کار شیطان چیست؟ سیر با، همز و لمز است. تلاشش این است که در ما سوءظن به خدا و اولیای خدا ایجاد کند؛ اگر توانست ما را بدبین کند، [در این صورت] کار ما تمام است. نقطه مقابل، صلوات است؛ ما هر گناهی هم بکنیم، اگر به خدا بدبین نباشیم، بخشیده می‌شویم؛ [اگر] به اولیای خدا بدبین نباشیم و نگوییم [خطای ما] کار تو بود، بخشیده می‌شویم؛ ولی - العیاذ بالله - اگر گفتیم: «پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} اهل گناه است»، اصلاً دیگر نمی‌توان کاری کرد؛ وقتی معصوم‌ترین را متهم کردید، این دیگر پاک‌کردنی نیست.

۲. همز اولیاء الهی در مقیاس جامعه و محوریت ولات اجتماع

گاهی یک آدمی همز و لمز می‌کند؛ ولی گاهی اولیای یک جامعه همز و لمز می‌کنند و جامعه هم قبول می‌کند؛ سراسر این جامعه، جهنم می‌شود. صفات اجتماعی‌ای که قائمه این جامعه هستند، صفات رذیله و صفات جهنمی‌اند. خوب دقت کنید! اصل این صفات، به چه کسی برمی‌گردد؟ به ولیّ کل. او خود، محور جهنم می‌شود. اینکه جهنم «وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ»^۲ است، یعنی خودشان محور جهنم هستند. می‌دانید که [به بیان قرآن کریم، در عالم

۱. تعبیری در وصف اهل بیت^{علیهم السلام} که در بیشتر زیارات ایشان (از جمله در زیارت امین الله) آمده است.

۲. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة رُويَ مَرْفُوعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} أَلِي أَنْ قَالَ) وَ أَمَّا قَوْلُهُ «كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» أَيْ إِنَّ الْمُتَّقِينَ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبَرَ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ ﴿وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾» بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

[خلق] یک آتشی (جهنمی) داریم که ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱؛ «وقود» یعنی آتش گیره که اصلاً مبدأ آتش است و اگر او نباشد، آتشی به پا نمی شود؛ شعله از آنجا ناشی می شود. عده ای وقود جهنم هستند؛ آن ها که وقود جهنم هستند، عُمَد نار هستند. پس شیطان گاهی در من می دمد و غضب و بدبینی و سوءظن به خدا و اولیای خدا ایجاد می کند؛ ولی گاهی حول سوءظن، یک جامعه می سازد. [در این جامعه]، همه روابط اجتماعی، مبتنی بر سوءظن بالله و سوءظن به اولیای خدا و انبیاء^ﷺ است، مبتنی بر صف بندی مقابل انبیاء و اولیاء^ﷺ است، مبتنی بر دوستی با دشمنان آن ها است. شیطان صف دشمنان آن ها را شکل می دهد و آدم در آن صف قرار می گیرد. اگر وارد صف دشمنان شدید، وارد جبهه همز و لمز شده اید؛ یعنی مقابل جبهه صلوات.

در عالم دو جبهه می بینید: یکی جبهه صلوات و «مصلین» (یکی از معانی مصلین همین است که اهل صلوات هستند؛ «وَجَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَیْكُمْ»^۲)؛ یکی هم جبهه معاندین و جبهه اهل همز و لمز که عیب از خودشان است ولی عیب ها را به خدا و رسول^ﷺ نسبت می دهند و خود را تطهیر می کنند. شیطان خودش پر از عیب بود ولی خدا و خلیفه خدا را معیوب می دانست و تکبر می کرد و می گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳. یکی از اساتید می فرمودند: «شیطان وقتی گفت: "أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ"»، خدای متعال او را به عالم دنیا آورد و به او نشان داد که از گل، همه چیز سبز می شود، نه از آتش؛ ولی شیطان باز هم می گوید: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۴!». همه رویش ها از گل است، نه از آتش؛ حتی گل آدم سرچشمه رویش است، چه رسد به روحش.

پس وقتی دستگاه همز و لمز شکل می گیرد، آدمی که به همز و لمز مبتلا شد، خیمه وجودش می شود آتش ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾ - نمی خواهیم به قرآن نسبت بدهم! ولی اول واقع

۱. ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه

۲۴.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. سوره ص، آیه ۷۶.

را ببینیم که چه اتفاقی می افتد - و این خیمه وجودی، درون خیمه در بسته دیگری است که خیمه ولایت شیطان است. خیمه ولایت شیطان، یک خیمه مؤصده است؛ هیچ خیری واردش نمی شود؛ کما اینکه قرآن بعضی قلوب را «قلوب قاسیه» می نامد و می فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾؛^۱ مثل سنگ یا سخت تر از سنگ هستند و دادوستدی ندارد؛ یعنی کسی که به وادی همز و لمز قدم گذاشت و اهل همز و لمز شد، باب همه خیرات را به روی خود می بندد.

گاهی یک جامعه بر محور ولات جور درست می شود که کارشان همز و لمز است. گاهی انسان عضو این جامعه می شود و این جامعه را می پذیرید؛ آن وقت همه صفات رذیله آن جامعه در او هم ظهور می کند. این انسان جزء جامعه همآزین و لمآزین می شود؛ اصل همز و لمز، از او نیست ولی او را هم می گیرد. کسی که به جامعه ای می رود که نبی اکرم^ﷺ را همز می - کنند، جزو آن ها می شود، [هرچند] جزو سرانشان هم نیست. وقتی انسان در آن جامعه قرار می گیرد، امکانات مادی آن ها او را هم فریب می دهد؛ خیال می کند تکیه گاه محکمی [است]؛ [باینکه] خودش هم چیزی ندارد! «من آنم که رستم بود پهلوان»! جزو این جامعه می شود و همز و لمز می کند. این هم مخلّد در نار می شود. ممکن نیست انسان وارد جامعه همآزین شود و عضو آن ها باشد، ولی خودش همز و لمز نکند؛ این شدنی نیست. اگر جامعه ای دین را همز و لمز می کند، انسان نمی تواند [عضو آن جامعه باشد و همآز و لمآز] نباشد؛

انسانی که صلوات می فرستد روحش بهشت می شود. در بیرون هم یک بهشت بیرونی هست؛ درها [ی وجود این انسان] به روی بهشت و عوالم غیب نبی اکرم^ﷺ باز می شود؛ هم درونش بهشت می شود و هم در بهشت بیرون است. این بهشت، مقاماتی هم دارد، تجسّدی هم دارد، باطنی و ظاهری دارد. آن طرف هم جهنمی هست و همآزین و لمآزینی که شیطان و دشمنان انسی نبی اکرم^ﷺ هستند؛ کار اصلی آن ها ایجاد بدبینی نسبت به نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^ﷺ است. کسی که بدبین شد، قوائم وجودی خودش هم آتش می شود، زیر خیمه شیطان است که

آن هم خودش آتش است، یک جهنمی هم هست که آن هم آتش است؛ همه‌اش آتش می‌شود. این آتش مؤصده است و درش بسته است.

عده‌ای هستند که ممکن است به گناه کشیده شوند ولی اهل همز و لمز نیستند. ریشه گناه در همز و لمز است؛ انسان اگر به خیرات بدبینی نداشته باشد، هیچ‌وقت گناه نمی‌کند؛ انسان وقتی بدبین می‌شود، گناه می‌کند. ولی مؤمنی هم هست که واقعاً اهل همز و لمز نیست، بلکه پُر همز و لمز دیگران او را هم گرفته است؛ دیگران گفته‌اند «این کار بد است» یا «دوره این حرف‌ها گذشته است»، این [مؤمن] هم کم‌کم حجابش را رعایت نمی‌کند یا چشمش را حفظ نمی‌کند؛ نمی‌خواهد دین خدا و آیات قرآن را همز و لمز کند، ولی مبتلا می‌شود؛ خدا او را می‌بخشد (روایتش را بعداً می‌خوانم)؛ به جهنم هم که برود، بیرون می‌آید. بعد که بیرون می‌آید، درهای جهنم بسته می‌شود. کسی که اصلاً به خدا و رسول^ﷺ بدبین نیست ولی یک جایی پُر بدبینی دیگران او را هم گرفته است، [عذاب] این کاری را که کرده می‌چشد ولی [در عذاب] باقی نمی‌ماند. اما آن‌ها که داخل جمع شدند و همز و لمز و صفات و بدبینی آن جمع نسبت به خدا و رسول^ﷺ را قبول کردند، درهای جهنم [به رویشان] بسته می‌شود و [در جهنم، باقی] می‌مانند.

۳. همز و فح و نفث، سه اقدام شیطان برای جدا کردن عباد از جبهه اولیاء الهی

این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری^ﷺ نقل شده است؛ خود متن مؤید این است که حدیث از ایشان است.^۱ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ حضرت از وجود مقدس نبی -

۱. [عبارات پیش رو، نقل علامه مجلسی از تفسیر امام حسن عسکری^ﷺ است که در نسخه موجود از این تفسیر، عبارات دیگری نیز در ضمن آن آمده است. بهرحال، تمامی این عبارات عیناً و با کمی فاصله در نسخه موجود از این تفسیر شریف موجود است؛ رجوع شود به: تفسیر الامام الحسن العسکری^ﷺ، ص ۵۸۴] «قَالَ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَعَوُّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ أَعَادَهُ اللَّهُ وَ تَعَوَّذُوا مِنْ هَمَزَاتِهِ وَ نَفَخَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ أَمْ هِيَ أَمْ هَمَزَاتُهُ فَمَا يُلْقِيهِ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ نُبْغِضُكُمْ بَعْدَ مَا عَرَفْنَا مَحَلَّكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ مَنَزَلَتَكُمْ قَالَ أَنْ تُبْغِضُوا أَوْلِيَاءَنَا وَ تُحِبُّوا أَعْدَاءَنَا قِيلَ يَا رَسُولَ

اکرم^۱ نقل می‌کنند که فرمود: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ از شیطانی که رانده شده خداست، به خدای متعال پناه ببرید تا شما را هم از درگاه خدا دور نکند و بیماری خودش را به شما تسری ندهد. «فَإِنْ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ أَعَادَهُ اللَّهُ»؛ آنکه به خدا پناه ببرد، خدا به او پناه می‌دهد. محال است کسی به خدا پناه ببرد و خدا او را با این دشمن و این عدو مبین رها کند؛ این یک نکته‌ای است.

۱-۳. تفسیر همزه به القاء عدل و اولیاء الهی و دوستان ایشان

بعد حضرت می‌فرمایند: - مقصودم این قسمت است - «و تَعَوَّذُوا مِنْ هَمَزَاتِهِ وَ نَفْخَاتِهِ وَ نَفْثَاتِهِ»؛ شیطان همزاتی دارد و همزش را در شما می‌دمد، نفخاتی دارد که در شما می‌دمد، نفثاتی دارد؛ این سه چیز. در ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان گاهی حدود بیست مورد از قوای شیطان و وساوس او ذکر شده است که ما [از آن‌ها] به خدا پناه می‌بریم. بعد رسول خدا^ص فرمودند: «أُتَدْرُونَ مَا هِيَ؟» می‌دانید این همزات، چه چیزهایی هستند؟ «أَمَّا هَمَزَاتُهُ»؛ همزات شیطان، این است: «فَمَا يُلْقِيهِ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ در قلب شما، دشمنی ما را القاء می‌کند.

آدم ممکن است بگوید: مگر می‌شود؟! بله؛ می‌شود. در آیه قرآن می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ﴾^۱؛ وقتی فقط بحث از خداست، وقتی می‌گویید: «فقط خدا؛ دنیا نه، امکانات نه، اهداف توسعه نه، فقط توحید»، ﴿أَشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾؛ آن‌ها که به آخرت ایمان ندارند، دلشان مشمئز و متنفر می‌شود. ﴿وَ إِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ وقتی گفتی: خدا و دنیا [با هم]، می‌گویند: خوب شد؛ ﴿إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ خوشحال می‌شوند. اما

←

اللَّهُ وَ مَا نَفَخَاتُهُمْ قَالَ هِيَ مَا يَنْفُخُونَ بِهِ عِنْدَ الْغَضَبِ فِي الْإِنْسَانِ الَّذِي يَحْمِلُونَهُ عَلَى هَلَاكِهِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ قَدْ يَنْفُخُونَ فِي غَيْرِ حَالِ الْغَضَبِ بِمَا يَهْلِكُونَ بِهِ أْتَدْرُونَ مَا أَشَدُّ مَا يَنْفُخُونَ وَ هُوَ مَا يَنْفُخُونَ بَأَن يُوْهَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَاضِلٌ عَلَيْنَا أَوْ عَدْلٌ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا نَفْثَاتُهُ فَإِنَّهُ يَرَى أَحَدَكُمْ أَنَّ شَيْئًا بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۴.

اگر پیغمبر^ص فرمودند: «لا اله الا الله»، فقط خدا، می گویند: یعنی چه؟! فقط خدا؟! پس این همه امکانات و لذت و بهجت و ... چه می شود؟! بنابراین ممکن است کسی نسبت به نبی - اکرم^ص غضب پیدا کند. می شود! کمالینکه بودند. آدم وقتی غضب پیدا کرد، از صف حضرت جدا می شود.

بعد اصحاب رسول خدا^ص عرض کردند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ نَبْغِضُكَ بَعْدَ مَا عَرَفْنَا مَحَلَّكَ مِنْ اللَّهِ وَ مَنَزِلَتَكَ»؛ با وجود مقاماتی که در شما می شناسیم و جایگاهتان نزد خدای متعال، چگونه غضب شما در دل ما وارد می شود؟ مگر شدنی است؟! بله؛ آن هم شدنی است! حضرت با ایشان مسامحه کردند؛ ولی واقعاً جاهایی غضب پیغمبر^ص را در دل گرفتند که جای باز کردنش نیست. «قَالَ أَنْ تُبْغِضُوا أَوْلِيَاءَنَا وَ تُحِبُّوا أَعْدَاءَنَا»؛ فرمودند اگر بغض دوستان ما را [در دل] گرفتید، این دشمنی و بغض [با] ماست. دوستی دشمنان ما، دشمنی ماست. شیطان در دل شما دوستی دشمنان ما و دشمنی دوستان ما را می دمد؛ یعنی همز، صف آدم را جدا می - کند؛ کار همز این است. وقتی زیباشناسی آدم عوض شد، از صف خوبان جدا می شود و در صف بدان می رود؛ خیلی راحت! ریشه اینکه آدم از صف خوبان جدا می شود، این است که کار آن ها را زشت می بیند؛ کم کم از کارشان و از خودشان نفرت پیدا می کند. وقتی آدم خوبی - های اهل خیر را بد می بیند، معروف برایش منکر می شود؛ مثلاً می گوید: این نوع پوشش، این نوع رابطه اقشار، این نوع ازدواج، این نوع اشتغال، این نوع تحصیل یا این نوع حقوق اجتماعی، بد هستند. آن وقت کم کم نسبت به اهل این ها [نفرت پیدا می کند]؛ اول از مناسکشان و بعد کم کم نسبت به خودشان بغض پیدا می کند؛ صف او از خوبان جدا می شود؛ یعنی از صف نبی اکرم^ص جدا می شود؛ اگرچه در ظاهر هم بغض نبی اکرم^ص [در دل او] نیست، ولی همین بغض نبی اکرم^ص است. بعد کم کم با دشمنان رابطه برقرار می کند؛ با صف آن هایی گره می خورد که دشمنانند، حضرت را تحقیر می کنند و مقابل [دستگاه] نبی اکرم^ص دستگاه درست کرده اند. این از همزات شیطان است.

پس خود شیطان اولین همّاز است. خودش هم گرفتار همز خودش است؛ جهنمش از همز خودش است و ما را هم در وادی همز خودش می برد. اولین کارش در همز خودش این است

که ما را به خدا و به نبی اکرم ﷺ و دوستان و جبهه حضرت بدبین می‌کند؛ ما را از صف آن‌ها جدا می‌کند و در صف دشمنان می‌برد؛ این می‌شود همز. اثرِ همز این است که آدم را در جهنم در بسته می‌برد. وقتی آدم از پیغمبر ﷺ جدا شد، در جهنم می‌رود! گاهی آدم یک قدم از پیامبر ﷺ جدا می‌شود ولی دلش به طرف پیامبر ﷺ است؛ مثل کسی که در قیامت به او می‌گویند: «برو به جهنم!»؛ گناهش را که می‌بیند سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود؛ ولی می‌گوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. همین که اسم خدا را می‌برد، می‌گویند: «او را برگردانید»؛ یعنی او با اینکه گناه کرده و خودش هم [به سمت جهنم] می‌رود، ولی عمق دلش با ماست. در روایت آمده که به کسی می‌گویند: «به جهنم برو!»؛ سرش را زیر می‌اندازد که برود؛ ولی برمی‌گردد و نگاهی می‌کند؛ می‌گویند: «چرا نگاه کردی؟»؛ خطاب به خدای متعال می‌گوید: «من به تو امید داشتم». می‌گویند: «او را برگردانید».^۱ اما اگر کسی اهل عداوت شد، دیگر بابی برای او باز نمی‌ماند؛ می‌شود جهنم در بسته؛ می‌شود ﴿عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ﴾.

پس همز شیطان این است: «تَجِبُوا أَعْدَاءَنَا»؛ محبت دشمنان. صف او از صف دوستان جدا می‌شود. اول مناسک را بد می‌بیند و می‌گوید: «این چه قواعد حقوقی‌ای است که اسلام گفته است؟! ارث این‌طور، نماز این‌طور، روزه این‌طور، حجاب این‌طور، ...». کم‌کم سراغ اصل دین می‌رود؛ کم‌کم سراغ اصل رسول ﷺ می‌رود و جبهه‌اش را جدا می‌کند. این می‌شود همز شیطان [شیطان] خودش مبتلاست و در ما هم بدبینی به خدا و رسول ﷺ، و بغض خدا و رسول ﷺ را می‌دمد.

۱. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ آخِرَ عَبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَلْتَفِتُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَعْجَلُوهُ فَإِذَا أَتَى بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لِمَ أَلْتَفَتَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَبْدِي وَمَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتَدْخُلَنِي جَنَّتكَ فَيَقُولُ اللَّهُ مَلَأَنِي عِزَّتِي وَجَلَالِي وَبَلَاءِي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي مَا ظَنُّ بِي هَذَا سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَلَوْ ظَنُّ بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتُهُ بِالنَّارِ أَجَبُوا لَهُ كَذِبَهُ وَادْخَلُوهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا ظَنُّ عَبْدٌ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۷۳.

۳-۲. تفسیر نفخ به بدل از برای اولیاء الهی

اما نفخاتش چیست؟ [در ادامه حدیث شریف آمده که] ﴿قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا نَفَخْتُهُمْ؟﴾ عرض کردند که نفخات آنها چیست؟ این هم خیلی چیز عجیبی است؛ حضرت فرمودند: «هِيَ مَا يَنْفُخُونَ بِهِ عِنْدَ الْغَضَبِ فِي الْإِنْسَانِ الَّذِي يَحْمِلُونَهُ عَلَى هَلَاكِهِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ»؛ گاهی در حال غضب، در انسان می‌دمند؛ در انسان غضب ایجاد می‌کند و بعدش همه کار می‌کنند، به-خصوص اگر غضب، غضب خدا و رسول^ﷺ شد؛ آدم را به غضب می‌اندازد و بعد هم در حال غضب تحریک می‌کند [و او هم] هر کاری علیه خدا و رسول^ﷺ می‌کند (دهانش باز می‌شود، کتاب می‌نویسد، قلم می‌زند). الآن در فلسفه دین غرب، همه عیوب عالم را به اسم دین‌شناسی، به عهده خدا می‌اندازند؛ شرور را به خدا نسبت می‌دهند. در درجه بعد سراغ انبیاء^ﷺ می‌آیند.

قدیم هم همین کار بوده است! ببینید از قدیم شیطان برای انبیائی که محور عصمت هستند، چه گناہانی درست کرده است؟ داستان حضرت داوود^ﷺ را در قرآن ببینید! ایشان برای یک ترک اولی سی روز گریه کرد تا خدا توبه‌اش را قبول کند. روایتش از امام رضا^ﷺ است؛ در مجلسی که مأمون ترتیب داده بود، کسی به امام رضا^ﷺ گفت: «شما می‌گویید: "انبیاء^ﷺ معصوم-اند"» بعد گناہانی را به پیغمبران نسبت داد که در روایات جعلی یهود هم هست و اصلش هم از یهود است؛ مثل اینکه حضرت داود^ﷺ در محراب بود و شیطان در قالب یک پرنده زیبا آمد؛ حضرت نمازش را شکست، دنبال پرنده تا بالای پشت‌بام رفت و درون خانه همسایه‌اش پرید؛ زن همسایه که همسر فرمانده جبهه او بود، عریان شده بود و خود را می‌شست؛ زن را دید و طالبش شد! العیاذ باللہ؛ آن زن هم طنازی کرد؛ بعد دستور داد فرمانده جبهه را پیش روی جبهه قرار بدهند تا کشته شود و زنش را بگیرد! آیا گناہی بدتر از این می‌توان به یک پیغمبر نسبت داد؟! وقتی مأمون این را گفت، حضرت فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ؛ شما به پیغمبر خدا نسبت می-

دهید که نمازش را شکست و دنبال یک پرنده دوید؛ بعد هم برای اینکه به هوای دلش برسد، آن فرمانده را به کشتن داد؟!؛ بعد حضرت داستان را بیان کردند که این نیست.^۱

ببینید داستان چطور تحریف می‌شود! این همان همز و لمز است. نسبت به نبی اکرم^ص هم همین‌طور است. حالا ببینید مورخین و مستشرقین درباره حضرت چه گفته‌اند! این همان همز و لمز شیطان است. راجع به خدا می‌گویند، راجع به پیغمبر^ص، راجع به امیرالمؤمنین^ص؛ در نهج البلاغه هست که حضرت فرمودند: «أَكْفَتُوا إِنَائِي»؛^۲ خدا، قریش را چنین‌وچنان کند که پیمانه فضائل من را واژگونه کردند و هرچه خوبی از آن من بود به دیگران و بدی دیگران را به من نسبت دادند.

پس [معنای نفخات شیطان] در حال غضب روشن شد؛ شیطان در ما غضب نسبت به خدا و رسول^ص ایجاد می‌کند و ما را به حرف‌زدن، نوشتن و فلسفه‌بافی وامی‌دارد. فیلسوفان مادی را ببینید! کتابی نوشته که از اول تا آخرش دشمنی با خدا و بدگویی به خدا و دستگاه خداست؛ یعنی دید بد و سوءظن شیطانی خود و نفخ شیطان را در جامعه می‌دمد. [پس گاهی] در حال غضب، فعل و قولی علیه دین از ما صادر می‌شود.

بعد حضرت فرمودند: «وَقَدْ يَنْفَخُونَ فِي غَيْرِ حَالِ الْغَضَبِ بِمَا يَهْلِكُونَ بِهِ»؛ گاهی انسان در حال غضب هم نیست که باز هم در او می‌دمند و او را هلاک می‌کنند. نفخ شیطان چیست؟ فرمودند: «أَتَذَرُونَ مَا أَشَدُّ مَا يَنْفَخُونَ»؛ [آیا می‌دانید] بدترین چیزی که در دل انسان نفخ می‌کنند چیست؟ در حال غضب هم نیست! ولی ببینید چه می‌کنند: «وَهُوَ مَا يَنْفَخُونَ بِأَنْ يُوْهِمُوا أَنْ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأَمَّةِ فَاضِلٌ عَلَيْنَا أَوْ عَدْلٌ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ این تعبیر خیلی عجیب است؛ گواه صدق است و نشان می‌دهد که مال صاحبش است! حضرت می‌فرمایند: «ایهام ایجاد می‌کنند

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفَتُوا إِنَائِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مَتَّاسِفًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

که کسی از این امت همسنگ ماست». ممکن است کسی بگوید این چه اشکالی دارد؟ همه اشکال همین جاست! در خطبه شقشقیه نهج البلاغه آمده است که وقتی آن شورا را بعد از دومی تشکیل دادند - شورای شش نفری که حضور طلحه و زبیر و عبد الرحمن در آن قطعی است - حضرت فرمودند: «فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُفْرَنْ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»؛^۱ من کی با اولی قابل مقایسه بودم که حالا من را با این‌ها در یک شورا قرار داده‌اند؟! این همان نفخ شیطان است. برای حضرت امیر^ع بدل درست می‌کنند؛ معاویه [با آن حالش] می‌شود عدل امیرالمؤمنین^ع که اول مُسلم است با آن همه صفات دیگر!^۲ طلحه و زبیر عدل امیرالمؤمنین^ع می‌شوند. بعد وقتی با حضرت می‌جنگند، [شیطان نفخ می‌کند که] بگویند: هر دو صحابی بودند و اجتهاد کردند! در حالی که با امیرالمؤمنین^ع جنگیدند!! این نفخ شیطان است که طلحه و زبیر عدل امیرالمؤمنین^ع شوند؛ یعنی بدل‌سازی برای معصوم^ع؛ یعنی جامعه دیگری درست می‌کند و آرام آرام دیگر ولات [را علم می‌کند]؛ بدبینی به معصوم^ع، پراکنده کردن از معصوم^ع و از جبهه معصوم^ع [و در نهایت] بدل‌سازی برای معصوم^ع [نفخ شیطان است].

۳-۳. تفسیر نفث به اللقاء نسخه شفا خشیع غیر از التجاء به معصومین^ع

«وَأَمَّا نَفَثَاتُهُ فَإِنَّهُ يَرِي أَحَدَكُمْ أَنْ شَيْئًا بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنْ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا»؛ کسی که فکر کند بعد از قرآن، برای رفع اشکالات و عیوب و بیماری‌های فردی و جمعی، چیزی بالاتر از صلوات بر ما هست، به نفثات شیطان مبتلاست. صلوات

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. «الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قیل معاویة و علی»؛ حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. رجوع شود به ابواب فضائل امیر مؤمنان^ع از جمله: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۳، «أبواب الآيات النازلة فی شأنه^ع الدالة علی فضله و إمامته».

یعنی به پیامبر ﷺ روی آوردن، تواضع کردن، خشوع کردن، از حضرت گرفتن؛ یعنی همه مشکلات فردی و جمعی، و روحی و ظاهری و باطنی ما، با رفتن به در خانه خدا و رسول ﷺ و قرآن و اهل بیت ﷺ حل می شود. اگر آدم خیال کند این عدل دارد و برای رفع مشکلات می توان سراغ فلان فیلسوف مادی و دیگران رفت، این نفثات شیطان است. این روایت را خواندم تا ببینید سطح سوره، چه سطحی است؛ البته هنوز هم روایات باقی است.



گفتار چهارم

شرح روایات پیرامون همزوملز

(ادلہ رویکرد دوم)

۱. تقابل دو جبهه حامدین و هامزین با محوریت پرچم داران جبهه حق و باطل

عرض کردیم این سوره ناظر به جمعیتی است که کارشان همز و لمز است: اولاً [صفت همز و لمز] ملکه آنهاست؛ ثانیاً، هم کثراً همز و لمز می‌کنند و هم ظاهراً همز و لمزهای بزرگ می‌کنند. خدای متعال هم از جهنمی با تصویری خاص خبر داده که این‌ها در آن جهنم به عذاب مبتلا هستند. اشاره شد که شاید اساس این همز و لمز، نسبت به خدای متعال و اولیای معصوم^ع باشد. همز و لمز، نقطه مقابل حمد خدای متعال و حسن‌ظن به خدای متعال و صلوات بر اولیای خداست.

اولین کسی که اهل حمد بر خدای متعال است، خود نبی اکرم^ص هستند و همه جبهه حامدین، حول نبی اکرم^ص جمع می‌شوند. روز قیامت لوای حمد در دست نبی اکرم^ص و امیرالمؤمنین^ع است (در روایت دیده‌اید)؛ معنایش همین است؛ یعنی عده‌ای حامد خدای متعال هستند و خدا را خوب و زیبا می‌بینند. به عکس، عده‌ای هم به خدای متعال سوءظن دارند. بهشتی‌ها این طرف هستند، جهنمی‌ها آن طرف. راه بهشت، حمد است و راه جهنم، راه

۱. این مطلب در روایات متعددی آمده از جمله: «حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعْنَعًا عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا جَمَعَ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَدَنِي الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَهُوَ وَافٍ لِي بِهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ لَا كَمَرَفِيكُمْ فَأَصْعَدُ حَتَّى أَعْلُوَ فَوْقَهُ فَيَأْتِينِي جِبْرِئِيلُ بِلَوَاءِ الْحَمْدِ فَيَضَعُهُ فِي يَدِي وَ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وَعَدَكَ اللَّهُ [تَعَالَى] فَأَقُولُ لَعَلِّي أَصْعَدُ فَيَكُونُ أَسْفَلَ مِنِّي بِدَرَجَةٍ فَأَضَعُ لَوَاءَ الْحَمْدِ فِي يَدِهِ ...»؛ تفسیر الفرات الکوفی، ص ۴۳۷.

سوء ظن و بدبینی و بدگمانی به خداست و وقتی آدم به خدا بدگمان شد، به دیگران تکیه می‌کند. اولین کسی که حسن ظن دارد و حامد است، نبی اکرم^ﷺ است؛ لوای حمد در دست ایشان و امیر المؤمنین^ﷺ است. در آن طرف هم دشمنان نبی اکرم^ﷺ، از دشمنان جنّی - که ابلیس است - و شیاطین انسی، هامزین هستند و جهنمی‌ها هم در طرف آنها هستند. این طرف نبی اکرم^ﷺ حسن ظن به خدا را در عالم ایجاد می‌کند و زیبایی‌ها و جلال و جمال حق را به تصویر می‌کشد و ما را به توحید دعوت می‌کند. آن طرف هم سوء ظن و إعراض از حضرت حق و شرک و ...؛ آن‌هایی که این کار را می‌کنند، بتکده‌هایی برای خود دارند، امکاناتی را فراهم کرده‌اند و با آن به جنگ خدای متعال می‌روند. شیطان هم با تکیه به عبادات و ریاضات و توانایی‌هایی که از خود خدای متعال بود، به جنگ [خدای متعال] رفت و باب عداوت را باز کرد. این، شاید اجمال مسئله بود.

۲. القاء عداوت، بدل‌انز و اراءه نسخه شفا بخش، — اقدام شیطان در

تقابل با جبهه حامدین

وارد روایاتی شدیم که این همز و لمز را توضیح می‌دهد [با این بیان] که شیطان اولین هماز است، خودش گرفتار است و می‌خواهد ما را هم به همز و لمز مبتلا کند. روایتی را که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری^ﷺ آمده است^۱ خواندیم؛ از وجود مقدس نبی اکرم^ﷺ نقل شده که فرمودند: «به خدای متعال پناه ببرید تا از همزات و نفخات و نفثات شیطان، به شما پناه بدهد»؛ بعد فرمودند همزات شیطان این است که در شما نسبت به نبی اکرم^ﷺ و اهل - بیتشان^ﷺ غضب ایجاد کند؛ او در انسان دشمنی ایجاد می‌کند؛ [طوری که] آدم وارد صف دشمنان می‌شود. حضرت بعد توضیح دادند که ابلیس اگر نتواند [در دل آدم] نسبت به خود من هم دشمنی ایجاد کند، نسبت به دوستان من دشمنی و بدبینی و بدگمانی و نفرت ایجاد

۱. تفسیر الامام الحسن العسکری^ﷺ، ص ۵۸۴

می‌کند و از آن طرف هم دوستی دشمنان من را در شما ایجاد می‌کند؛ شما را به دشمنان خوش‌بین می‌کند و به دوستان بدبین.

اما نفخات شیطان این است که برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ بدل‌سازی می‌کند؛ برای امام ﷺ بدل می‌سازد؛ تکیه‌گاه آدم را عوض می‌کند. [اول] در انسان نفرت ایجاد می‌کند و بعد تکیه‌گاه انسان را از امام ﷺ به دیگران منتقل می‌کند. بدل‌ساختن برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ خیلی نکته مهمی است. یکی از کارهای دستگاه شیطان همین است؛ مقابل انبیاء ﷺ دستگاه می‌سازد. بدل‌سازی خیلی مهم است! یکی از ارکان تصرفات جنود شیطان، بدل‌سازی برای اولیای خداست. مقابل امیرالمؤمنین ﷺ این قدر آدم درست می‌کند که [بگوید] این یکی و آن‌ها هم یکی! تکیه-گاه‌های متعدد! [نتیجه‌اش] می‌شود صراط‌های مستقیم! درحالی‌که «عَلَيْ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۱ درحالی‌که «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»^۲ [پس نفخاتش این است که] دستگاه درست می‌کند.

نفث شیطان این است که در مقابل نسخه نبی اکرم ﷺ برایتان نسخه می‌پیچد. نسخه شفای بشر از همه بیماری‌ها و دردها در دست نبی اکرم ﷺ است؛ با صلوات بر نبی اکرم ﷺ، با تواضع و خشوع و طی کردن راه صلوات، [همه دردها دوا می‌شود]. عرض کردم که صلوات در ادامه می‌شود همه دین؛ همه دین‌داری صلوات بر نبی اکرم ﷺ و تواضع در مقابل نبی اکرم ﷺ است. کسی که دستورات نبی اکرم ﷺ را عمل می‌کند، [درحقیقت] باطناً دارد صلوات می‌فرستد؛ ایشان را پیغمبر خدا می‌داند و راهش را راه خدا می‌داند. پس معنای نفث شیطان این بود که [در برابر نبی اکرم ﷺ] نسخه شفا می‌پیچد؛ حضرت فرمود: در دل شما این تردید را ایجاد می‌کند که «فَأَنْ يَرَى أَحَدُكُمْ أَنْ شَيْئاً بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا». اگر کسی

۱. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَأَنْتَ لَنْ تَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ إِنَّكَ لَتَأْمُرُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ تَدْعُو إِلَيْهَا وَ عَلَيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلَيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۸.

۲. قَالَ النَّبِيُّ: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ؛ الفصول المختارة، ص ۲۱۱.

برای آلام و دردهای باطنی و ظاهری جامعه و فرد، دنبال داروی شفابخشی غیر از قرآن و اهل بیت^{علیهم السلام} و توجه و تواضع در خانه آن‌ها و از آن‌ها گرفتن بود، به نفثات شیطان مبتلا شده است.

۳. تفسیر همز و لمز در مقیاس همز اولیاء الهی و غصب مقام خلافت و سرپرستی

جامعه

روایت دیگری هم که افق سوره را معنا می‌کند، خدمتتان تقدیم کنم. این روایت در تأویل /الآیات ذکر شده است^۱ و مرحوم مجلسی (ره) هم در بحار الانوار از همان سند نقل می‌کند^۲ (سند هم شاید [بتوان گفت که] سند خوبی است)؛ «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ»؟» [راوی می‌گوید] به امام صادق^{علیه السلام} عرض کردم: معنای این آیه شریفه چیست؟ حضرت فرمودند: «الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَلَمْزُوهُمْ»؛ کسانی که آل محمد^{علیهم السلام} را نسبت به حقشان همز و لمز کردند؛ یعنی همز و لمز نسبت به حق اهل بیت^{علیهم السلام}؛ «وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»؛ جایی نشستند که حق نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و اهل بیت^{علیهم السلام} بود. این‌ها هم‌آزین و لم‌آزین هستند؛ یعنی هم‌آزین و لم‌آزین کم‌کم مقابل دستگاه نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} یک دستگاه ایجاد می‌کنند.

سرپرستی جامعه، حق نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} است؛ خلافت الله است؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۳؛ مقام ولایت، متعلق به خدای متعال

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ» قَالَ الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَلَمْزُوهُمْ وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»؛ تأویل /الآیات، ص ۸۱۹.

۲. ج ۲۴، ص ۳۰۹.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

است. اگر در مقابل آن دستگاهی درست کنند، این‌ها می‌شوند هم‌آزین و لم‌آزین. این [دستگاه‌سازی] از طریق همز و لمز اتفاق می‌افتد.

۴. ولات کفر، اس‌همز و لمز نسبت به دستگاه توحید و اولیاء حق

پس افق همز و لمز چنین افقی است. عده‌ای هستند که اصل همز و لمز به آن‌ها برمی‌گردد؛ یعنی کارشان همز و لمز است؛ بدین هستند؛ العیاذ بالله، نفرت دارند؛ هرچه را که دین آورده زشت می‌بینند، حتی صُنْعُ الهی را. به بیان قرآن، آن‌هایی که اهل تسبیح خدای متعال هستند، همه عالم را زیبا می‌بینند و مقام رضا پیدا می‌کنند. عده‌ای هم به عکس، نگاهشان به عالم نگاه وارونه است؛ زشت می‌بینند؛ از منظر خودشان به عالم نگاه می‌کنند. اگر آدم از منظر الهی به عالم نگاه کند، می‌فهمد همه چیز عالم سر جای خودش است. اگر از منظر معلم به کلاس نگاه کنید، همه چیز معنی دارد؛ ولی اگر از منظر خودتان نگاه کنید، احساس می‌کنید همه چیز [کلاس] مزاحم تفریح و [بازی شماس]...؛ فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾^۱؛ آن‌ها که در محضر خدا هستند و از آن منظر به عالم نگاه می‌کنند، خدا را تسبیح می‌کنند ﴿يُسَبِّحُونَهُ﴾. کسی که در محضر خدا نیست و حجاب دارد، از پایین و از افق خودش نگاه می‌کند و همه عالم را عیب می‌بیند و عیب‌ها را هم به عهده خدای متعال می‌گذارد.

بنابراین عده‌ای هستند که کارشان این [همز و لمز] است؛ آن‌ها ولات هستند. بعد جامعه - پردازی و تمدن‌سازی می‌کنند و در عالم بساط درست می‌کنند؛ جای نبی اکرم^ص می‌نشینند، جای خلفای نبی اکرم^ص می‌نشینند، بعد مقابل دستگاه حضرت برای خودشان دستگاه درست می‌کنند. [در شکل امروزی] جاهلیت مدرن را احیاء می‌کنند (حیات و ممات نبوی، حیات و

مَمَات طَیْبَه است و طرف مقابلش [حیات و مَمَات] جاهلی است؛^۱ یک تمدن جاهلی و یک جامعه جاهلی درست می‌کنند. دیگران چطور؟ دیگران گاهی وارد دستگاه همز و لمز آن‌ها می‌شوند و همان عیب‌جویی‌ها را می‌پذیرند؛ یعنی از منظر ولات و ائمه جور و امامان باطل و اولیای طاغوت، به خدا و اولیائش نگاه می‌کنند؛ این‌ها هم به همان دستگاه مبتلا می‌شوند. البته پیدا است که به هیچ‌وجه ممکن نیست در شدت، در مقیاس ولات باشند؛ یعنی هیچ‌وقت هیچ-کسی نمی‌تواند در مقیاس ابلیس و دشمنان نبی اکرم^ص عداوت و دشمنی کند. قبلاً عرض کردیم که همه صفات رذیله متعلق به ابلیس و جهل است؛ وقتی دیگران از نبی اکرم^ص تبری پیدا می‌کنند و زیر بار جهل می‌روند، ابلیس صفاتش را در آن‌ها القاء می‌کند. همین‌طور که اصل خوبی‌ها متعلق به نبی اکرم^ص است، اصل جنود جهل هم متعلق به جهل و ابلیس و دشمن نبی-اکرم^ص است. بهر حال، دیگران هم اگر آن همز و لمز را قبول کردند، جزو آن جبهه می‌شوند. آن وقت همه موانع و حدود آن محدودیت‌ها، این‌ها را هم می‌گیرد؛ البته به اندازه خودشان. جهنم درکات دارد؛ درکات جهنم که یکسان نیست، کمالینکه بهشت هم درجات دارد. عده‌ای اهل طاغوت‌اند و در درکات [پایین] جهنم‌اند و عده‌ای در مراتب بالاتر جهنم هستند.

۱. [مضمون این روایت با تعبیر مختلفی در مجامع روایی ما آمده است، از جمله:] «قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعُمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ ...» (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹)؛ «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ ضَلَالًا» (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷)؛ «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعَذَّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ»؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۱۲.

۵. تفکیک جبهه هامزین از مؤمنین مبتلا به همز

عده‌ای دیگر هم هستند که گرفتار همز و لمز می‌شوند؛ هم‌از و لم‌از نشده‌اند، ولی یک جایی با آن‌ها همراهی کرده‌اند. همیشه هر گناه اخلاقی، اعتقادی و عملی‌ای که اتفاق می‌افتد، ریشه در جبهه همز و لمز دارد. آن جبهه هستند که دین را بد می‌دانند و ضد دین را در عمل و فکر و اخلاق اشاعه می‌دهند؛ ابلیس است [که چنین می‌کند]. منتهی مؤمنی هم مبتلا می‌شود. آن‌ها که مبتلا و گرفتار شدند ولی موحدند و خدا و انبیاء و اولیاء^{علیهم‌السلام} را قبول دارند، نجات پیدا می‌کنند. آن جهنم در بسته ﴿مُؤَصَّدَةٌ﴾ مال این‌ها نیست.

روایت بعدی که تقدیم می‌کنم در مجمع‌البیان مرحوم طبرسی (ره) آمده که ایشان آن را از عیاشی (ره) نقل کرده‌اند: «عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{علیه‌السلام}؛ از حمران بن اعین از امام باقر^{علیه‌السلام} (ظاهراً سند حدیث هم خوب است). «قَالَ إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يَعْزِرُونَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ؛ کفار و مشرکین، اهل توحید را در جهنم سرزنش می‌کنند؛ «وَيَقُولُونَ مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئاً؛ شما که می‌گفتید «خدا» و همه چیز را به خدا نسبت می‌دادید و به حضرت حق خوش‌بین بودید؟! این خوش‌بینی چه فایده‌ای داشت؟! ما بدبین و کافر و مشرک بودیم، شما خوش‌بین‌های خدا، اینجا چه می‌کنید؟! «وَمَا نَحْنُ وَانْتُمْ إِلَّا سَوَاءٌ؛ می‌بینید پایان کار ما و شما یکی شد؟! [امام] فرمود: «فَيَأْتِفُ لَهُمُ الرَّبُّ تَعَالَى؛ خدای متعال به - نفع این‌ها به میدان می‌آید؛ «فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْفَعُوا؛ به ملائکه اجازه می‌دهد که دستگیری کنند؛ «فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ از کسانی که خدا اجازه داده، دستگیری می‌کنند؛ «ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّبِيِّينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ یعنی آن‌ها هم تعداد کثیری را دستگیری می‌کنند.

۱. «رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{علیه‌السلام} قَالَ: إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يَعْزِرُونَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ وَيَقُولُونَ مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئاً وَ مَا نَحْنُ وَ انْتُمْ إِلَّا سَوَاءٌ قَالَ فَيَأْتِفُ لَهُمُ الرَّبُّ تَعَالَى فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّبِيِّينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ يَقُولُ اللَّهُ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ أَخْرَجُوا بِرَحْمَتِي [فَيَخْرُجُونَ] كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَّاشُ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه‌السلام} ثُمَّ مَدَّتِ الْعُمْدُ وَ أَوْصَدَتْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ وَ اللَّهُ الْخُلُودُ؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۹.

[بعد هم نوبت به شفاعت مؤمنین می‌رسد]. وقتی دستگیری‌هایشان را کردند و هرکسی که ملائکه و انبیاء^ع [و مؤمنان] دستگیری کردند - که محور شفاعت هم نبی اکرم^ص هستند - از جهنم بیرون آمد، خدای متعال [به آن اهل توحید که هنوز باقی مانده‌اند] می‌فرماید: «أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اخْرُجُوا بِرَحْمَتِي»؛ همه بیرون بروید. «فَيَخْرُجُونَ كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَاشُ»؛ آن‌ها مثل پرنده‌ها از جهنم بیرون می‌روند. «ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{*} ثُمَّ مَدَّتِ الْعُمَدُ»؛ آن وقت ستون‌ها برپا می‌شود و اینجاست که خیمه جهنم درست می‌شود؛ «وَأَوْصِدَتْ عَلَيْهِمْ»؛ درها برایشان بسته می‌شود؛ «وَكَانَ وَاللَّهُ الْخَلُودُ».

پس اهل خلود آن‌هایی هستند که اهل دشمنی و بدبینی هستند و در جهنم هم که رفتند، به‌جای اینکه توبه کنند، مؤمنین را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: «بینید ما و شما یکی هستیم»؛ یعنی آنجا هم رو به خدا برنمی‌گردند. در جهنم افتادی، راه خودت را پیدا کن! چرا سرزنش می‌کنی؟! خدای متعال هم به‌رغم آن‌ها به میدان می‌آید؛ هرچه را که انبیاء^ع و ملائکه [و مؤمنان] شفاعت نکنند، خودش دستگیری می‌کند و با رحمت خود از جهنم بیرون می‌برد. بعد خیمه جهنم و عمودهای آتش برپا می‌شود و درهای جهنم بسته می‌شود؛ این، مقام خلود است. مقام خلود متعلق به معاندین است؛ پس بعید نیست بر اساس این روایات، آن مجازاتی که در این سوره گفته شده، متعلق به آن دسته باشد.

۶. حقارت جبهه‌های مزین در دستگاه حضرت حق

یک نکته پایانی هم بگویم؛ این دستگاه همز و لمزی که شیطان درست می‌کند، به نظر خودش خیلی دستگاه بزرگی است. قرآن هم گاهی برای اینکه به ما نشان دهد باید از این دستگاه به خدا پناه بُرد و نجات از آن و مقابله با آن از وسع ما بیرون است، وسعتش را برای ما ترسیم می‌کند. ولی گاهی هم خدای متعال همه این دستگاه را با تعبیر دیگری - به تعبیر من با نگاه الهی به عالم یا نگاهی از بالا و نگاهی که حضرت حق به عالم دارد - نشان می‌دهد که در برابر دستگاه خدا هیچ چیزی به حساب نمی‌آید. گاهی می‌فرماید: «آن-هایی که به غیر خدا تکیه می‌کنند، مثل عنکبوت هستند که برای خود لانه‌ای درست کرده

که تار و پود هم دارد و خیال می‌کند خیلی دستگاه عظیمی است! ولی همه‌اش یک تار عنکبوت است؛ ﴿كَمَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾.^۱ گاهی تعبیر این است: همه تلاش کسانی که علیه دستگاه حق حرکت می‌کنند، مانند یک بازدم است و می‌خواهند با آن، نور خدا را خاموش کنند. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛^۲ خدای متعال هم اراده‌اش به این تعلق گرفت که این چراغ، نه تنها خاموش نشود بلکه به تمام برسد - که این نور با ظهور حضرت، به تمام می‌رسد. گاهی تعبیر این است: همه دستگاه این‌ها در مقابل آن حقیقتی که در عالم جاری است، مثل کف روی آب است؛^۳ مثل طلایی که آب می‌کنند و کفی روی آن می‌آید، بعد زرگر آن کف‌ها را دور می‌ریزد و طلا خالص می‌شود؛ این، ناخالصی است و کنار می‌رود.

خدای متعال [در این سوره مبارکه] با یک نگاه فرانگرانه - این تعبیر کوچک از من است - می‌فرماید همه این دستگاه همز و لمز با این وسعت، به همراه تکیه‌گاهش که امکانات مادی است، ﴿لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ خودشان و اتکانشان با هم [در حطمه انداخته می‌شوند]. بعد هم [در وصفش می‌فرماید:] ستون‌های برافراشته و جهنم در بسته؛ هیچ خروجی از آن نیست (که در جلسات گذشته مقداری توضیحش را تقدیم کردم).

خلاصه، دستگاه شیطان همز و لمزی دارد که عرض کردم اعم از همز و لمز با حالت و قول و فعل و نگاه و عمل است و تمدن می‌سازد؛ اصلاً کار این تمدن، همز و لمز است؛ دین را تحقیر می‌کند. اگر کسی به همز و لمز آن‌ها مبتلا شد و زیبایی‌شناسی‌اش تغییر کرد، گرفتار است؛ اما اگر زیبایی‌شناسی‌اش تغییر نکرده و دستگاه خدا و انبیاء^{علیهم‌السلام} را خوب می‌داند و دستگاه شیاطین را بد، ولی گرفتار وسوسه شده و شیطان او را آلوده کرده، خدای متعال با شفاعت

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

۲. سوره صف، آیه ۸.

۳. ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۷.

خود و از طریق انبیاء ﴿﴾ و ملائکه - که محور شفاعت، وجود مقدس نبی اکرم ﴿﴾ و اهل بیتشان ﴿﴾ هستند - [او را] نجات می دهد و دستگیری می کند و وارد وادی طهارت و نور و توحید و رحمت می شود.